

**۱۲ نکته در بررسی  
و ارزیابی ادله  
توسل، شفاعت،  
تبرک و زیارت**



**حجة الاسلام دکتر فتح الله نجارزادگان**



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



**دوازده نکته**

**در بررسی و ارزیابی ادله**

**توسل، شفاعت، تبرک و زیارت**

نگارش: حجة الاسلام دکتر فتح الله نجارزادگان

عضو هیأت علمی دانشگاه تهران



■ دوازده نکته در بررسی و ارزیابی ادله توسل،  
شفاعت، تبرک و زیارت

نگارش : حجة الاسلام دکتر فتح الله نجارزادگان

ناشر: مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

چاپخانه: اعتماد

نوبت چاپ: اول

تاریخ نشر: ۱۳۸۸ ش

تیراژ: ۵۰۰۰

---

شابک: ۷-۵۴۷ - ۵۲۹-۹۶۴ - ۹۷۸

[info@ahl-ul-bayt.org](mailto:info@ahl-ul-bayt.org)

[www.ahl-ul-bayt.org](http://www.ahl-ul-bayt.org)

تمامی حقوق برای ناشر محفوظ است

أَهْلَ الْبَيْتِ

فِي الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ  
لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ  
وَيُطَهِّرَ كُفْرَ قُلُوبِكُمْ

# أَهْلُ الْبَيْتِ فِي السِّبْغَةِ النَّبَوِيَّةِ

أَنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ اثْنَتَيْنِ  
أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ كِتَابُ اللَّهِ جُبِلَ مِنْهُ  
مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَعِزَّتِي أَهْلَيْتَنِي وَإِنَّهُمَا  
لَنَفِيقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ

مسند أحمد : ٣ ، ١٤ و ١٨ (ما أسند عن أبي سعيد)

سنن الترمذي : ٥ : ٢٢٩ / ح ٨٢٧٦

المستدرک للحاکم : ٣ : ١٠٩ و ١٤٨

فضائل الصحابة للنسائي : ١٥ (باب فضائل علي عليه السلام)

المعجم الأوسط للطبراني : ٣ : ٢٧٤

بسم الله الرحمن الرحيم

#### مقدمه:

جهان اسلام دچار رنج‌های فراوان است. مسلمین بر اثر جهالت‌ها و عنادها دچار تفرقه و ضعف‌اند و دشمنان آنان که در کمین گاه‌های شیطانی خود مترصد فرصت نشسته‌اند، بر این نقطه سیاه تفرقه دامن می‌زنند و هر روز توطئه‌ای نو برپا می‌کنند. از جمله حربه‌هایی که نفرت می‌آفریند و تفرقه‌ها را بیش‌تر می‌کند، حربه‌ی شرک از ناحیه‌ی وهابیان است که سایر مسلمین را به این ردیلت متهم ساخته‌اند. گناه مسلمین نیز در این امر چیزی جز توسل، شفاعت، تبرک و زیارت قبر مطهر پیامبر خدا ﷺ و سایر اولیا، نیست. چه بسا این اتهام دیگران را دچار تردید کرده و دل و دین خود را مشوب به آلودگی شرک می‌بینند؛ به همین رو، مرزبانان دین‌شناس و دیندار بارها با دلیل‌های متعدد این اتهام را

شسته‌اند اما به نظر می‌رسد هنوز هم به دلیل سنگینی و آثار ویرانگر این اتهام، لازم می‌نماید این بحث کاویده شود و نقاط ابهام آن برطرف گردد. نگارنده در طی دوازده نکته به صورت متن و سپس شرح و ارزیابی با استناد به آیات و روایات و سیره صحابه و دانشمندان سنی این موضوع را پی گرفته و پس از تنقیح موضع نزاع به نقد و رد ادله حرمت توسل، تبرک، شفاعت، زیارت و بزرگداشت موالید معصومان پرداخته است. بدان امید که اتهام‌ها برطرف گردد و صاحب‌نظران نیز با نقدها و اصلاحات خود، این نگاشته را پربارتر کنند و حقتعالی از همگان به بهترین وجه بپذیرد.

ومن الله التوفيق وعليه التكلان

**نکته اول:** ابتدا باید موضع نزاع با وهابیان در مسأله توسل، استغاثه و شفاعت دقیقاً روشن شود. موضع این نزاع، توسل، شفاعت و... پس از وفات پیامبر خدا یا اولیاست.

ارزیابی و شرح: پیش از بررسی ادله باید موضع نزاع را به خوبی شناخت؛ چون چه بسا طرفین به ادله‌ی تمسک کنند تا جواز یا استحباب شفاعت، توسل، استغاثه، را به اثبات رسانند یا آن را نفی کنند اما بحث آنان از موضع نزاع بیرون باشد و ادله‌ی آنان فایده‌ای نبخشد. هیچ کس از فریقین از سنی وهابی و غیر وهابی و نیز شیعه منکر واسطه قرار داده (شفاعت)، وسیله قرار دادن (توسل) و نیز استغاثه به پیامبر اکرم ﷺ برای برآوردن حاجت و تبرک به اجزای بدن و لباس و نیز بوسیدن آنها در زمان حیات پیامبر اکرم ﷺ نیست. آثار فراوان از سیره و عمل صحابه در زمان حیات پیامبر خدا بر این امور دلالت دارد.

بلکه استغاثه و توسل به سایر انبیاء و اولیاء در زمان حیاتشان جزو سنت‌های جوامع بشری و عین توحید بوده است که در قرآن نیز مواردی متعدد از آن نقل شده است. به طور نمونه قرآن در سوره الاعراف آیه ۱۳۴ و ۱۳۵ می‌فرماید:

﴿وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ  
 بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ  
 وَكَتَرْنَا لَنُؤْمِنَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَآئِيلَ \* فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ  
 إِلَى أَجَلٍ هُمْ بِالْفُؤَادِ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ﴾؛ «و چون بر آنان  
 عذاب می آمد، می گفتند: ای موسی! پروردگارت را به خاطر  
 پیمانی که با تو دارد. برای ما بخوان که اگر این عذاب را از  
 ما برطرف کنی حتماً به تو ایمان می آوریم و بنی اسرائیل را  
 با تو می فرستیم \* پس چون عذاب را از آنان تا مدتی که  
 باید بدان می رسیدند برطرف کردیم باز هم آن ها پیمان  
 می شکستند»

آنان موسی را واسطه قرار دادند تا از خدا بخواهد، خداوند  
 «طوفان، جراد (ملخ)، قُمَّل (کنه)، ضفادع (قورباغه ها) و دم  
 (خون)» که از آن در آیه ۱۳۳ سوره اعراف خبر داده، از آنان  
 بردارد و خداوند نیز، بنا به درخواست موسی عَلَيْهِ السَّلَام این گرفتاری ها  
 را بر طرف ساخت. حضرت ابراهیم نیز برای آزر وعده به استغفار  
 می دهد:

﴿... إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ ...﴾ (ممتحنه / ۴)؛  
 «جز سخن ابراهیم که به پدرش گفت: حتماً برای تو  
 استغفار می کنم» (و نیز نک: آیه ۴۷ / سوره مریم)

یا استغفار یعقوب علیه السلام پس از درخواست فرزندان او، همان گونه که قرآن می‌فرماید:

﴿قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ﴾ \* قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿ (یوسف / ۹۷ - ۹۸)؛ «آنان گفتند: ای پدر ما، برای گناهانمان نزد خداوند استغفار کن که ما خطاکاریم \* [یعقوب علیه السلام] گفت: بزودی برای شما از پروردگارم استغفار خواهم کرد؛ که همانا او بخشنده و مهربان است.»

قرآن استغفار فرشتگان برای مؤمنان را نیز چنین بیان فرموده است:

﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ﴾ (مؤمن / ۷)

«فرشتگانی که عرش الهی را حمل می‌کنند و کسانی که بر گرد آن هستند، پیوسته با ستایش پروردگارشان او را تسبیح می‌گویند و به یکتایی او در تدبیر جهان ایمان دارند و برای کسانی که یگانگی خدا را باور کرده‌اند، آمرزش می‌طلبند. می‌گویند: پروردگارا رحمت و دانش تو همه چیز را

فرا گرفته است؛ پس کسانی را که به سوی تو بازگشته و راه تو را پیموده‌اند پیامرز و آنان را از عذاب دوزخ نگاه دارد».

ماجرای توسل ابو طالب به پیامبر اکرم در کودکی برای برطرف شدن خشکسالی، معروف و در کتب معتبر سنی مانند صحیح بخاری نقل شده است<sup>۱</sup>. بنابراین، توسل به انسان‌های آبرومند، ریشه در فطرت آدمیان دارد و قرآن نیز آن را امضا کرده است.

درباره استغاثه و توسل به پیامبر اکرم نیز قرآن می‌فرماید:

﴿... وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا

اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾

(نساء/ ۶۴) «و چون آنان که به خود ستم کردند نزد تو

بیایند و از خدا طلب مغفرت کنند و پیامبر نیز برای آنان

طلب مغفرت نماید، خداوند را توبه‌پذیر و مهربان خواهند

یافت»

بلکه قرآن، اتفاق به نیت صلوات رسول را، در کنار نیت تقرب

به خدا، عین توحید می‌داند و چنین نقل می‌کند:

۱- ر.ک: بخاری، محمد، صحیح بخاری، فتح الباری: ج ۲، ص ۴۹۴، ح ۱۰۰۸ و ۱۰۰۹

وی شعر معروف ابوطالب را درباره‌ی پیامبر اکرم نقل کرده که یک بیت آن این است:

وَ أَيْضًا يَسْتَسْقِي الْغَمَامُ بِوَجْهِهِ      ثَمَّالَ الْيَتَامَى عِصْمَةً لِلْأَرَامِلِ

﴿وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سِيقِ خَلَهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (توبه / ۹۹)

«از بادیه نشینان کسانی‌اند که به خداوند و روز واپسین ایمان دارند، و آن چه را انفاق می‌کنند مایهٔ تقرب به خدا و جلب دعا‌های پیامبر می‌شمارند آگاه باشید که آن [انفاق‌ها و دعا‌های پیامبر] سبب تقرب آنان است. به زودی خداوند آنان را در رحمتش وارد خواهد کرد که همانا خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است».

شفاعت و توسل به انبیاء و اولیاء در قیامت برای نجات از دوزخ یا ترفیع درجه‌ی بهشت نیز جزو ارکان عقاید همهٔ اهل سنت و شیعه می‌باشد و از محل نزاع بیرون است.<sup>۱</sup>

۱ - ر.ک: بیهقی، احمد، الاعتقاد علی مذهب السلف اهل السنه و الجماعة: ص ۱۰۴؛ نسفی، ابو حفص، شرح العقائد النسفیة: ص ۱۴۸ طوسی، نصیر الدین، تجرید الاعتقاد مع کشف المراد: ص ۴۱۶؛ حلی، حسن، کشف المراد: ص ۴۱۶. علامه حلی می‌گوید: «اتفقت العلماء علی ثبوت الشفاعة للنبی؛ دانشمندان بر ثبوت شفاعت برای پیامبر [در روز قیامت] اتفاق نظر دارد.»

بنابراین، موضع نزاع در استغاثه، توسل، تبرک، شفاعت، تقبیل و... در زمان وفات پیامبر خدا ﷺ و اولیاء خداست و باید ادله‌ی جواز یا منع در حول محور این موضوع مطرح شوند.

پیش از آن که به نکته‌ی دومپردازیم لازم است در همین جا به این پرسش اشاره کنیم، اگر کسی بگوید چه نیازی به توسل و شفاعت به انبیا و اولیاست؟! چون خداوند به ما، از رگ گردن نزدیک‌تر است، صدای ما را می‌شنود، استغاثه‌های ما را اجابت می‌کند هیچ کس مهربان‌تر از او نیست و... پس اگر خواسته و حاجتی داریم به طور مستقیم با خود خداوند در میان می‌گذاریم و پاسخ آن را از خدای مهربان که صدای ما را می‌شنود و از هر کس به ما نزدیک‌تر است، دریافت می‌کنیم! در پاسخ می‌گوییم: خودِ حق تعالی در این آیات، توسل و شفاعت را مطرح ساخته و به ما آموخته به انبیا و اولیاء روی آوریم. و به آنان توسل جوییم و آنان را شفیع قرار دهیم پس جایی برای تردید نیست.

نکته دوم: وهابیان از سر نادانی یا عناد به آیاتی که مشرکان را مورد خطاب قرار می‌دهد و پندارهای آنان را فرو می‌ریزد، استناد جسته. برای اثبات شرک در مسأله توسل، استغاثه و شفاعت پس از وفات اولیاء، به کار می‌گیرند.

ارزیابی و شرح: به طور قطع در صورتی می‌توان به این آیات متشبه شد و مؤمنان را در ردیف مشرکان قرار داد که وجه مشترکی بین مؤمنان متوسل و استغاثه‌جو، با مشرکان گرفتار توهّم و پندار، وجود داشته باشد؛ از همین جا این پرسش بسیار مهم رخ می‌نماید که چه تحولی پس از وفات انبیا و اولیا پدید آمده که موجب شده این امور که در زمان حیات نبی یا ولیّ، عین توحید و تقرّب آفرین بوده، اکنون عین شرک و مایه‌ی سقوط انسان گردد. این تحول تنها در دو امر امکان‌پذیر است، یا باید مؤمنان پس از وفات پیامبر و اولیا دیدگاهشان عوض شده باشد که از آن به تغییر در دیدگاه «داعی، خواننده» (یعنی: آن که به پیامبر اکرم توسل می‌جوید و ایشان را شفیع قرار می‌دهد) یاد می‌کنیم و یا باید در گوهر «مدعو، خواننده شده» (یعنی: پیامبر اکرم ص) تغییری صورت گرفته باشد و لّا هیچ وجه مشترک دیگری بین مشرکان و مؤمنان در این امر به چشم نمی‌خورد. اما

تغییر در دیدگاه داعی نیست، چون هرگاه آن چه را که در اذهان مؤمنان درباره‌ی رسول اکرم پس از وفات ایشان، می‌گذرد با آن چه که در اذهان صحابه در حال حیات حضرت بوده است، مقایسه کنیم هر دو را عین هم می‌بینیم، هر دو می‌گویند: «رسول خدا - و به تبع ایشان همه معصومان و اولیا - واسطه‌ای بیش نیستند، آنان مالک هیچ چیزی در این نظام نبوده و هیچ کار مستقلی نه در حیات و نه پس از حیات، از آنان ساخته نیست» پس باید تغییری در «مدعو» صورت پذیرفته باشد. آری وهابیان بر این باورند مردگان، پس از وفات، همانند سنگ و چوب می‌شوند که هیچ ادراکی ندارند، چیزی را نمی‌شنوند و سود و زیانی ندارند و اگر هم ادراکی دارند برای ما قابل فهم نیست. از این رو، آنان با بت‌های جامد بی روح یکسانند و عمل مؤمنان نیز در توسل و شفاعت و استغاثه به آنان پس از وفات، همانند عمل مشرکان درباره‌ی بت‌ها خواهد شد. از همین جاست که اساسی‌ترین دلیل آنان بر این منع، تشبّث به آیاتی است که مشرکان را خطاب قرار می‌دهد، مانند این آیات که می‌فرماید:

﴿... وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ ۖ﴾

إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا

لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ... ﴿فاطر ۱۳ / ۱۴﴾ «و

آنان که به جای خداوند، می‌خوانید به اندازه پوستی از هسته خرما را هم [در این هستی] مالک نیستند \* اگر آنان را بخوانید صدای شما را نمی‌شنوند و اگر بشنوند، به شما جواب نمی‌گویند [قدرت جواب گفتن یا حق جواب گفتن ندارند] و در قیامت آنان به شرک شما کفر خواهند ورزید»

در شرح کتاب التوحید (محمد بن عبد الوهاب سر کرده وهابیان) درباره‌ی این آیه می‌گوید:

«فَبَيْنَ اللَّهِ تَعَالَى إِنْ دَعَاءَ مَنْ لَا يَسْمَعُ وَلَا يَسْتَجِيبُ شَرِكُ يَكْفُرُ بِهِ الْمَدْعُوُّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ... فَكُلُّ مَيْتٍ أَوْ غَائِبٍ، لَا يَسْمَعُ وَلَا يَسْتَجِيبُ وَلَا يَنْفَعُ وَلَا يَضُرُّ؛ خَدَّاعُونَ فِي هَذِهِ آيَةِ ظَنِّ بَيَانٍ كَرَدَ كَمَا خَدَّاعُونَ كَسَى كَمَا لَا يَسْمَعُونَ وَاجَابَتٌ لَا يَكُنْ شَرِكُ اسْتَوْجَابَ وَخَدَّاعُونَ أَنْ فِي رُؤُوسِ قِيَامَتٍ بِهَ أَوْ كَفَرُوا وَرَزَدُوا. وَ هَرَّ مَرْدَةٍ أَوْ غَائِبَةٍ لَا يَسْمَعُونَ وَاجَابَتٌ لَا يَكُنْ سُودٌ وَ زَيَانِي لَا يَكُنْ خَدَّاعُونَ مَرْدَةٍ شَرِكُ اسْتَوْجَابَ...»

شیخ ابن باز (مفتی سابق حجاز) نیز، می‌نویسد:

«واما دعاء الانبياء والاولياء والاستغاثة بهم والنذر لهم ونحو ذلك فهو الشرك الاكبر وهو الذي كان يفعله كفار قريش مع اصنامهم واولئانهم... ولم يعتقدوا إنها هي التي تقضي حاجاتهم وتشفي مرضاهم وتنصرهم علي عدوهم كما يبين سبحانه ذلك عنهم في قوله سبحانه: ﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ (يونس / ۱۸) فردّ عليهم سبحانه بقوله: ﴿قُلْ أَتَنْبِئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾<sup>۱</sup> اما خواندن انبيا و اوليا و استغاثة به ايشان و نذر برای آنان و مانند آن، بزرگ‌ترین شرک است چون این‌ها شبیه همان کاری است که كفار قريش بابت‌هایشان می‌کردند... و حال آن که بت پرستان اعتقاد نداشتند بت‌ها، حاجاتشان را برآورده می‌کنند، بیمارشان را شفا می‌دهند و آنان را بر علیه دشمنانشان یاری می‌رسانند؛ همان گونه که خداوند سبحان از قول آنان در این آیه خبر داد: «و آنان [مشرکان] غیر خدا را می‌پرستند که نه زبانی به آنان می‌زنند و نه سودی می‌رسانند و می‌گویند این بت‌ها شافعان ما نزد خدایند» سپس خداوند پندار آنان را مردود شمرد و

۱ - بن باز، عبد العزیز، رسالة الى الشيخ واعظ زاده: ص ۱۴

فرمود: "آیا خداوند را به آن چه که در زمین و آسمان

نمی‌شناسد [بر این که شریک دارد] خبر می‌دهید؟" خداوند

پاک و والاست از آن چه که شریک او قرار می‌دهند.»

پس ادله‌ی قرآنی اینان در حرمت توسل، استغاثه و شفاعت

پس از وفات متوسل به و المستغاث إلیه و المشفوع له، استناد به

آیاتی است که عقاید مشرکان را بیان می‌کند. اکنون باید دید

نخستین بار چه کسی به این آیات تشبث جسته و آیا معنای این

آیات همین گونه است که اینان می‌گویند؟

**نکته سوم: استناد به آیات درباره‌ی مشرکان برای تطبیق**

بر مؤمنان، از قرن هشتم توسط ابن تیمیه پدید آمده است.

**وی این سنت بی دلیل را در این امت پی نهاد.**

ارزیابی و شرح: این نکته قابل پذیرش است استناد به این

آیات که مشرکان را خطاب قرار داده برای اثبات حرمت توسل و

شفاعت تا پیش از ابن تیمیه (قرن هشتم) مطرح نبوده است؛ وی

نخستین بار عمل مؤمنان را با مشرکان مقایسه کرده و هر دو را

یکسان پنداشته است.<sup>۱</sup> پس از وی آنان که خط مشی ابن تیمیه را

پیموده‌اند این دلیل را تکرار کرده‌اند. مناوی به نقل از سُبکی (از

علمای بزرگ شافعی) می‌نویسد:

۱ - ر.ک: ابن تیمیه، احمد، مجموعه الفتاوی: ج ۱، ص ۱۵۷ و نیز، رساله الی اتباع

عدی بن مسافر: ص ۳۱

«وَيَحْسُنُ التَّوَسُّلُ وَالْإِسْتِغَاثَةُ وَالتَّشْفُعُ بِالنَّبِيِّ إِلَى رَبِّهِ وَلَمْ يُنْكَرْ ذَلِكَ أَحَدٌ مِنَ السَّلَفِ وَلَا مِنَ الْخَلْفِ حَتَّى جَاءَ ابْنُ تَيْمِيَّةَ فَأُنْكَرَ ذَلِكَ وَعُدِلَ عَنِ الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ وَابْتَدَعَ مَا لَمْ يَفْعَلْهُ عَالَمٌ قَبْلَهُ؛<sup>۱</sup> توسل و استغاثه و شفیع قرار دادن پیامبر نزد پروردگار، امری نیکو و قابل قبول تلقی می‌شد و کسی از سلف و خلف آن را انکار نمی‌کرد تا آن که ابن تیمیه آمد و این امر را انکار کرد و از راه راست بیرون شد و آن چه که هیچ دانشمندی پیش از وی مرتکب نشده بود، ابداع کرد.»

**نکته چهارم:** فرض کنیم مردگان پس از وفات (آن گونه که وهابیان می‌پندارند) همانند بت‌های جامد بی جان شوند اما تفاوت اساسی در دیدگاه‌های مؤمنان با مشرکان، هرگز به ما اجازه نخواهد داد آیات درباره مشرکان را به مؤمنان سرایت دهیم.

ارزیابی و شرح: اگر بناست عقاید مؤمنان را با استناد به این آیات که درباره‌ی باورهای مشرکان و پندارهای باطل آن‌هاست، مورد نقد قرار دهیم باید دقیقاً مختصات فکری مشرکان را تحلیل کنیم (هر چند مشرکان از یک دستگاه فکری منطقی برخوردار

۱ - ر.ک: مناوی، فیض القدير: ج ۱، ص ۱۷۰، رقم ۱۵۰۸

نیستند چون ماهیت شرک بدون دلیل و برهان است) تا مشخص گردد تا چه اندازه امکان دارد عمل مشرکان را با مسلمانان در این امور تطبیق داد. در این مقایسه خواهیم دید آیاتی که درباره‌ی عقاید مشرکان سخن می‌گوید یا مشرکان را مورد خطاب قرار می‌دهد، هرگز در هیچ بُعد قابل تطبیق با اعمال مؤمنان یا باورهای آنان نیست. از جمله:

اولاً: خدایی که مشرک به زعم خود می‌پرستید یا می‌خواست با پرستش بت‌ها به او تقرّب جوید، اساساً وجود حقیقی و خارجی ندارد چون خدای مشرک خدایی است که معاد ندارد، برای بشر رسول از جنس خودشان نمی‌فرستد، بشر را مکلف به تکالیف نمی‌کند، او را هدایت نمی‌نماید؛ از این رو، مشرکان به معاد واقعی اعتقاد نداشتند به انبیا کفر می‌ورزیدند، انزال کتب را انکار می‌کردند؛ مقید به هیچ تکلیفی از ناحیه خدا برای خود نبودند و... خداوند از پندارهای باطل آن در آیاتی متعدد پرده برداشته است از جمله فرمود:

﴿... فَقَالُوا أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا...﴾ (تغابن / ۶)

«پس آنان [کافران از سر انکار] گفتند: آیا بشر ما را هدایت

می‌کند؟! پس کفر ورزیدند و روی گرداندند»

و نیز فرمود:

﴿وَلَكِنَّ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِّثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ﴾ (مؤمنون /

۳۴) «و اگر از بشری مانند خودتان اطاعت کنید، بی تردید

زیان کار خواهید بود.»

و در این آیه‌ی شریفه فرمود:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُنْبِئُكُمْ إِذَا

مُرِّقْتُمْ كُلَّ مُمَرِّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾ (سبا / ۷)

«آنان که کفر ورزیده‌اند، از روی استهزا به هم کیشان

خود گفتند: آیا مردی را به شما نشان دهیم که شما را خبر

می‌دهد که چون مُردید و بدن‌هایتان کاملاً متلاشی و

پراکنده گشت، قطعاً در آفرینشی جدید قرار می‌گیرید و

حیاتی دوباره می‌یابید؟!»

از این رو، خدای مشرک در ردیف سایر اله‌هاست قرآن

می‌فرماید:

﴿وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا

سَاحِرٌ كَذَّابٌ أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ

عُجَابٌ﴾ (ص / ۴ - ۵) «و از آن که بیم دهنده‌ای از [

جنس] خودشان برای آنان آمد، در شگفت درآمدند و

کافران گفتند این جادوگر دروغ‌گوست \* آیا همه معبودان را

یک معبود قرار داده؟! این چیزی بسیار شگفت‌آور است.»

بنابراین، چنین خدایی که مشرکان باور داشتند، خدای موهومی است که وجود خارجی ندارد تنها یک وجود مصنوع پنداری در ذهن مشرکان است. به همین رو می‌توان گفت: قول آنان درباره‌ی پرستش بت‌ها که می‌گفتند: ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ...﴾ (زمر/۳) «ما بت‌ها را نمی‌پرستیم جز آن که ما را به خدا نزدیک کنند.» چیزی جز یک بهانه نبود آنان به الله واقعی ایمان نداشتند تا به او تقرب جویند. شاید از همین روست که خداوند آنان را دروغگو و کافر می‌داند و در ادامه همین آیه می‌فرماید: ﴿... إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ﴾ «همانا خداوند هر کسی که کافر دروغ‌گوست، هدایت نمی‌کند» چون مشرک به خدای موهوم تقرب می‌جوید نه به خدای حقیقی که واحد و احد است، مدبّر، مالک و ملک هستی است، مُبدئ و مُعید است، معاد دارد، به حساب انسان رسیدگی می‌کند هیچ چیز از او پنهان نیست، برای انسان‌ها رسولانی از جنس خودشان می‌فرستد تا تکالیف وی را به او بیاموزند و او را هدایت کنند و... پس کار موخّد در تبرک، توسل، زیارت و... برای تقرب به خدای واقعی

حقیقی است و با اذن اوست، همان خدایی که انبیا معرفی کرده‌اند. اما کار مشرک برای تقرب به خدای موهوم در ذهن اوست.

ثانیاً: مشرکان که به ارباب گوناگون باور داشتند، تمثال یا تندیس آن‌ها را بنا به تصویر موهومی که از آن‌ها در ذهنشان بود، می‌ساختند و یا از سنگ و چوب می‌تراشیدند. این ارباب متفرق، تدبیر هستی را بنا به موقعیت و شأن خود بر عهده داشتند و هر کدام بخشی از نیازهای آدمی را بنا به پندار مشرکان برآورده می‌کردند مانند نیاز به باران، باد، غذا و.... گاهی نیز آنان قهر و عقاب داشته‌اند مانند خشکسالی، قحطی، جنگ و خونریزی و.... و مشرک ناگزیر باید برای در امان ماندن از غضب آن‌ها چاره می‌اندیشید. مشرک تنها به این پندار که حق تعالی بازنشسته است و این رب‌های متنوع نیازهای مادی او را بر آورده می‌کند، بنا به شعور فطری خود که شکر مُنعم را واجب می‌دید بت‌ها را تقدس می‌بخشید و سپس عبادت می‌کرد این عبادت، اطاعت‌آور نبود و عین اطاعت هم نبود بلکه تنها خضوع و کرنش (که به اشکال گوناگون بروز داشته است) در برابر بت‌ها بود.

ثالثاً: موحد، عزّت را تنها از خدا می‌داند و از او می‌طلبد چون قرآن فرمود: ﴿فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً...﴾ (فاطر / ۱۰) «پس همه عزّت از آن خداست» اما مشرک الهه‌های دیگر را بر می‌گزیند تا به زعم خود به او عزّت بخشد: ﴿وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا﴾ (مریم / ۸۱) «و غیر خدا را معبود گرفتند تا برای آنان مایه عزّت شود» موحد نصرت را تنها از خدا می‌داند ﴿...وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾ (آل عمران / ۱۲۶) «و کمک و یاری جز از جانب خدای توانمند شکست‌ناپذیر و حکیم نیست» اما مشرک الهه‌های دیگر بر می‌گزیند تا او را بزعم خود یاری کنند ﴿وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ﴾ (یس / ۷۴) «آنان غیر خدا را معبود خود گرفتند شاید که یاری شوند». و یا به طور نمونه، مشرکان زمان حضرت هود به وی می‌گفتند: «بت‌های ما به تو گزندگی رسانده و خرد را از تو گرفته است» و تفاوت‌های اساسی دیگر که بین پندار مشرکان با باورهای موحدان هست. از این روست، که چون به مشرکان در روز معاد که حقایق برای آنان منکشف شده و توجیه‌های سست و تقلیدهای بی‌مبنای آنان رنگ می‌بازد (و به تعبیر قرآن) به آنان گفته می‌شود معبودهایتان چه شدند:

﴿وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ \* مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُوكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ﴾ (شعراء / ۹۲ - ۹۳) «و به آنان گفته می شود کجایند آن چه را پرستش می کردید \* به جای خداوند آیا شما را یاری می کنند یا از خود می توانند دفع عذاب کنند»

چنین می گویند:

﴿تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ \* إِذْ نُسَوِّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (شعراء / ۹۷-۹۸) «به خدا سوگند که حقیقتاً در گمراهی آشکار بودیم \* چرا که شما را با پروردگار جهانیان برابر می شمردیم.»

یعنی، شما بت ها را در عبادت، نصرت، خوف و... با رب العالمین مساوی قرار دادید. بنابراین، از یک سو اشتباه فاحش شیخ بن باز وهابی را که - در نکته ی دوم ملاحظه کردید و چنین - نوشته بود «بت پرستان بر این اعتقاد نبودند که بت ها، حاجتشان را برآورده می کنند و بیماران شان را شفا می دهند و آنان را بر علیه دشمنان شان یاری می رسانند و...» بر ملا می شود؛ اشتباه وی از این جاست که با تشبّه به آیه: ﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ

ما لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ... ﴿﴾ «آنان [مشرکان] غیر خدا را می‌پرستند که نه زیانی به آنان می‌زنند و نه سودی می‌رسانند» گمان برده، این آیه از آن چه در ذهن مشرکان بوده خبر می‌دهد و حال آن که آیه حاق واقع را می‌گوید بر این که در واقع کاری از بت‌ها ساخته نیست نه زیان می‌زنند و نه سود می‌رسانند ولی آن چه که در ذهن مشرکان بوده، همین اموری است که قرآن کریم در این آیات خبر داده بر این که آنان بت‌ها را با رب العالمین مساوی قرار می‌دادند، از بت‌ها یاری می‌جستند و عزت می‌طلبیدند و حضرت هود پیامبر را متهم می‌کردند که بت‌ها به وی زیان زده و خرد را از او گرفته‌اند ﴿إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ...﴾ (هود/۵۴) و... از سوی دیگر، از این آیات استفاده می‌شود که هرگز نمی‌توان کار مشرک را با کار موحد مقایسه کرد یا مختصات فکری موحد را بر مختصات فکری مشرک تطبیق کرد و سپس بدون تأنی و تأمل، موحدی را به شرک متهم ساخت.

نکته پنجم: هر چند تا این جا آشکار شد هیچ نقطه‌ی مشترکی بین توحید و شرک وجود ندارد اما (چون وهابیان این امت را به شرک متهم می‌کنند) باز هم اگر در ماهیت ردیلت شرک و فضیلت توحید بیش‌تر درنگ کنیم اتهام به شرک ورزی مؤمنان را در امر توسل و شفاعت به کلی بی اساس خواهیم دید.

ارزیابی و شرح: این نکته به دلیل آن که اهمیت فوق العاده‌ای دارد باید مورد توجه بیش‌تری قرار گیرد که به اقتضای بحث در چند بند کوتاه بدین شرح خواهد بود:

اولاً: شرک از دیدگاه قرآن اکبر قبائح و غیر مغفور و ظلم عظیم است. خداوند سبحان می‌فرماید:

﴿... إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ (لقمان / ۱۳) «همانا

شرک، ستمی بس بزرگ است»

و نیز فرمود:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ

لِمَنْ يَشَاءُ﴾ (نساء / ۴۸) «همانا خداوند این [گناه] را که

برای او شریک قرار داده شود، نمی‌آمرزد و غیر آن را برای

هر که بخواهد می‌آمرزد»

بنابراین، هرگز نباید این ستم بزرگ و امر زشتی که بخشیده نمی‌شود را به کسی نسبت داد - به ویژه مسلمانی که اعتقاد به خدا و معاد و نبوت دارد - جز آن که ادله‌ی قوی و متقن بر آن اقامه کنیم.

ثانیاً: شرک برهان بردار نیست و استثنایزیر هم نیست. قرآن می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ...﴾  
(مؤمنون / ۱۱۷) «و هر کس با خداوند معبود دیگری بخواند، وی را بر آن حجت و برهانی نیست».

در این آیه عبارت «لا برهان له به»، صفت برای «إِلَهًا آخَرَ» است، پس کار مشرکان بی دلیل است هر کس إله دیگری غیر از الله برگزیند بر این کار خود، هیچ برهان و دلیلی نمی‌تواند اقامه کند جز آن که از ظن و خواسته‌ی نفس پیروی می‌کند همان گونه که قرآن می‌فرماید:

﴿...إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ...﴾ (نجم / ۲۳)  
«و آنان جز از ظن و گمان و آن چه که نفس‌هایشان می‌خواهد، پیروی نمی‌کنند»

و یا آن که بهانه می‌آورند بر این که از پیشینیان خود پیروی می‌کنند:

﴿قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا.....﴾ (مائده / ۱۰۴) «گفتند: آن

چه را که پدرانمان را بر آن یافتیم، ما را بس است»

اما موحد بر کار خود دلیل دارد.

ثالثاً: اساساً حقیقت عبادت جز برای وجود یکتا که از هر عیب و نقص پیراسته و دارای اُسمای حُسناست، صورت نمی‌بندد. بنابراین، عبادت تنها و تنها مختص خدا و شایسته اوست. خداوند برای هیچ کس چنین اذنی نداده که حتی برای لحظه‌ای معبود واقع شود، بنابراین از نظر مؤمنانِ موحد، سجده‌ی ملائکه بر آدم<sup>۱</sup> یا سجده‌ی برادران یوسف بر وی<sup>۲</sup> و سجده عبد الله بن عباس بر حجر الاسود که با سند صحیح نقل شده است<sup>۳</sup> عبادت غیر خدا نیست. طواف کعبه و سعی صفا و مروه، برای عبادت صفا و مروه نیست. مؤمنانِ موحد در زمان حیات پیامبر خدا ﷺ نیز، به این اصل اساسی آگاه بودند و از این رو، هرگاه پیامبر خدا ﷺ را شفیع قرار می‌دادند یا به اجزای بدن و لباس ایشان تبرک می‌جستند و یا برای درخواست حاجت از خدا، به ایشان توسل می‌یافتند و... هرگز توهّم نمی‌کردند که پیامبر خدا ﷺ را عبادت

۱ - بقره، ۳۴

۲ - یوسف، ۱۰۰

۳ - ر.ک: حاکم نیشابوری، ابوعبد الله، المستدرک: ج ۱، ص ۴۵۵

می‌کنند؛ به همین گونه هم اکنون نیز پس از وفات پیامبر خدا ﷺ در ذهن هر موحد مؤمنی این هست که عبادت تنها مختص خداست و این امور از دایره‌ی عبادت غیر خدا بیرون است. اما مشرکان شفیعان خود را معبود می‌پنداشتند و آنان را عبادت می‌کردند. خداوند می‌فرماید: ﴿... مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ...﴾ (زمر / ۳) «ما آن‌ها را نمی‌پرستیم جز برای آن که به خدا نزدیک‌تر شویم» و این تفاوتی اساسی بین باور موحدان و پندار مشرکان است؛ بنابراین چگونه ممکن است این قیاس و تشبیه صورت پذیرد؟! تشبیه مسلمین با مشرکان و مقایسه آنان با یکدیگر در حالی که هیچ نقطه اشتراکی بین آن‌ها نیست.

نکته ششم: هرگز آیاتی که سخن از تأثیر اسباب و مسببات در نظام آفرینش دارد و یا فعلی از بنده را کنار فعل خداوند مطرح می‌کند، به معنای استقلال اسباب یا استقلال فعل بندگان در نظام هستی نیست.

ارزیابی و شرح: به محض آن که فعلی از بنده با فعل خداوند در کنار یکدیگر به طور مشترک بیان شود، نباید آن را شرک دانست و با توحید ناب متضاد شمرد. چون خداوند در قرآن از این نوع موارد را آورده و آن‌ها را تایید کرده است. مانند این آیه‌ی

کریمه که می‌فرماید: ﴿... وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ...﴾ (توبه/۷۴) «و آنان خشم و خرده‌ای [بر خدا و پیامبرش] نگرفتند جز آن که خدا با فضل خود آنان را بی نیاز کرد و پیامبرش نیز بی نیازشان ساخت.» در این آیه، رسول خدا ﷺ را مُغْنی (بی نیاز کننده) می‌داند و در آیه شریفه ﴿... هُوَ الَّذِي أُيِّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ﴾ (انفال / ۶۲) «اوست کسی که تو را به نصرت [غیبی] خود و به وسیله مؤمنان تقویت می‌کند» مؤمنان را در کنار نصرت حقتعالی، مؤید رسول خدا ﷺ می‌شمرد. یا در این آیه می‌فرماید: ﴿فَالْمَدْبُرَاتِ أَمْرًا﴾ (نازعات / ۵) در این جا ملائکه را مدبّرات یعنی تدبیرات کنندگان می‌نامد، از نگاه موحد، این امور شرک نامیده نمی‌شود چون این امور در طول فعل خداست نه در عرض آن؛ یعنی: از نظر موحد همه چیز در این نظام در همه جا و هر لحظه، با اذن خدا تحقق می‌یابد و تأثیر می‌گذارد، هیچ چیز در این نظام از خود هیچ استقلالی ندارد. چون استقلال برای شریک است و خداوند هیچ شریکی در اصل خلقت و در ادامه و اداره‌ی این نظام نداشته و ندارد. پس هر چه هست تحت تدبیر حقتعالی و با اجازه‌ی او وجود دارد و با اجازه‌ی او واسطه می‌شود و اثر می‌گذارد.

نکته هفتم: اگر بخواهیم در یک کلام نگاه موحد را از مشرک نسبت به دخالت اسباب و وسایل در امور هستی نشان دهیم، کلام حضرت ابراهیم که پرچمدار توحید و الگوی موحدان است، هدایتگر ماست.

ارزیابی و شرح: جان کلام در تفاوت اساسی دیدگاه موحد با مشرک در این کلام از حضرت ابراهیم است که به آزر خطاب می‌کند و می‌فرماید:

﴿... لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ...﴾

(ممتحنه/۴) «همانا برای تو از خدا طلب مغفرت خواهم کرد

و من مالک هیچ چیزی برای تو از ناحیه خدا نیستم»

در این جا ابراهیم می‌فرماید: من برای تو استغفار می‌کنم یعنی: برای تو واسطه می‌شوم اما بر این نکته تأکید می‌کند که: «ما أملك من الله من شيء، من هیچ چیز را از خدا مالک نیستم»<sup>۱</sup> همه چیز از اوست و باذن اوست (اگر خدا بخواهد استغفار من را می‌پذیرد و الا هیچ راهی نیست). دقیقاً این نقطه‌ی فارق بین

---

۱ - شبیه به این دیدگاه از سایر انبیا و موحدان ناب در آیات قرآن به چشم می‌خورد، مانند این سخن از حضرت یعقوب علیه السلام که چون به فرزندان خود فرمود: ﴿وَقَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَدْخُلُوا مِن بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُّتَفَرِّقَةٍ...﴾ در پی آن از ژرفای دیدگاه توحیدی خود پرده برداشت و فرمود: ﴿وَمَا أَغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنَّ إِلَهُكُمْ إِلَٰهُهُ...﴾ (یوسف / ۶۷)؛ «و من بی‌نیاز کننده شما از [خواست] خداوند نیستم. فرمان [نافذ] جز برای خداوند نیست.»

دیدگاه موحد با مشرک است. مشرک چنین می‌پنداشت که بت‌های او به طور مستقل در امور هستی دخالت دارند و خداوند خالق، این امور را به آنها تفویض کرده است. اما موحد، همه اجزای هستی را در همه‌ی ابعاد آن تحت تدبیر حقتعالی می‌شناسد، چون خداوند «رَبَّ الْعَالَمِينَ» است و «مَالِكٌ وَ مَلِكٌ» همه چیز اوست قرآن می‌فرماید:

﴿لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ...﴾ (حج / ۶۴) «آن

چه در آسمان‌ها و آن چه در زمین است از آن اوست»

و باز این آیه که درباره حاکمیت مطلق حقتعالی بر هستی که

می‌فرماید:

﴿لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾ (شوری / ۴۹) «حاکمیت

و فرمانروایی آسمان و زمین از آن خداست» و هر گونه که

بخواهد در آنها تصرف می‌کند بدون آن که هیچ مانعی بر

سر راه او باشد.

**نکته هشتم:** ادله‌ی فراوانی در مصادر سنی (فارغ از مصادر

شیعی) به چشم می‌خورد که از حیات انبیا و اولیا در عالم برزخ

خبر می‌دهد.

ارزیابی و شرح: گفتیم پس از وفات حضرت رسول خدا ﷺ،

تحولی در جوهره‌ی، توسل، استغاثه، شفاعت صورت نمی‌گیرد تا

آن را تبدیل به شرک کند؛ چون مؤمنان در زمان حیات رسول

مکرم اسلام ﷺ این امور را با اعتقاد به این که پیامبر اکرم به طور مستقل (بدون اذن خدا) آن‌ها را انجام نمی‌دهند، در خواست می‌کردند (و منشاء تبرک نیز، حبّ به خدا و رسول او و طلب شفا از آثار وجودی پیامبر اکرم ﷺ بوده است)، دقیقاً پس از وفات حضرت نیز، همین اعتقاد در بین مؤمنان هست (و گفتیم: این نقطه‌ی فارق بین دیدگاه مشرکان با مؤمنان می‌باشد). پس اتهام شرک بی‌مبناست. اکنون می‌گوییم بنابه ادله‌ی فراوان در مصادر سنی پیامبر اکرم پس از وفات، حیات دارند، صدای ما را می‌شنوند، از جمله سیوطی می‌گوید:

«احادیث حیاة الانبیاء فی قبورهم متواترة؛ احادیثی که حکایت از حیات انبیا در قبرهایشان می‌کند، متواتر است.»<sup>۱</sup>  
وی در کتاب «إنباء الاذکیاء بحیاة الانبیاء» نیز می‌نویسد:

«حیاة النبی صلی الله علیه وسلم فی قبره وسائر الانبیاء معلومة عندنا علماً قطعياً لما قام عندنا من الادلة فی ذلك وتواترت به الاخبار الدالة علی ذلك وقد ألف الإمام البیهقی جزءاً فی حیاة الانبیاء : فی قبورهم؛ نزد ما بنا به ادله‌ای که می‌شناسیم حیات نبی اکرم صلی الله علیه و آله [وسلم و سایر انبیا در قبرشان، به علم قطعی، معلوم

۱ - سیوطی، جلال الدین، مرقات الصعود: ص ۱۵.

است. اخبار متواتر نیز، بر این امر دلالت دارد. امام بیهقی

نیز؛ رساله‌ای درباره حیات انبیا در قبرشان نگاشته است.<sup>۱</sup>

ابن قیم جوزی نیز در کتاب «الروح» می‌گوید:

«صَحَّ عَنْ النَّبِيِّ أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَأْكُلُ أَجْسَادَ الْأَنْبِيَاءِ...

وَقَدْ أَخْبَرَ بِأَنَّهُ مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَسْلَمُ عَلَيْهِ إِلَّا رَدَّ عَلَيْهِ رُوحَهُ

حَتَّى يَرُدَّ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا يَحْصُلُ مِنْ جُمْلَتِهِ الْقَطْعُ

بِأَنَّ مَوْتَ الْأَنْبِيَاءِ إِنَّمَا هُوَ رَاجِعٌ إِلَيَّ أَنْ غَيَّبُوا عَنَّا بِحَيْثُ

لَا نَدْرِكُهُمْ وَإِنْ كَانُوا أَحْيَاءَ مُوجُودِينَ كَالْمَلَائِكَةِ فَإِنَّهُمْ

أَحْيَاءُ مُوجُودُونَ وَلَا نَرَاهُمْ؛<sup>۲</sup> از پیامبر خدا با سند صحیح

نقل شده که زمین، جسد انبیا را نابود نمی‌کند... و باز

حضرت خبر داده که هیچ مسلمانی نیست که بر او سلام

کند جز آن که روح حضرت به [بدن احتمالاً برزخی] ایشان

بر می‌گردد تا سلام مسلمان را جواب دهد و اخباری دیگر

که از مجموع آن‌ها قطع حاصل می‌شود که مرگ انبیا به

معنای [عدم ادراک آن‌ها نیست، بلکه به معنای] غیبت آنان

از ماست به گونه‌ای که آنان را [با حواس] درک نمی‌کنیم

هر چند آنان زنده و موجودند مانند فرشتگان که زنده و

موجودند اما آنان را نمی‌بینیم.»

۱ - به نقل از کتانی، محمد، نظم المتناثر من الحديث المتواتر: ص ۲۵.

۲ - ابن قیم جوزیه، الروح: ص ۵

سپس ابن قیم ده‌ها روایت از صحاح، مسانید و سنن درباره حیات برزخی و علاقه مردگان با زندگان را نقل می‌کند و آن گاه در بخشی از کتاب خود می‌نویسد:

«أن يقول المسلم علي أهل القبور السلام عليكم دار قوم مؤمنين هذا خطاب لمن يسمع و يعقل ولولا ذلك لكان هذا الخطاب بمنزلة خطاب المعدوم والجماد والسلف مجمعون علي هذا وقد تواترت الآثار عنهم بأن الميت يعرف زيارة الحي ويستبشر به؛ این که سلام کننده بر اهل قبور می‌گوید: "سلام بر شما که در خانه قوم مؤمنان آرمیده‌اید" خطابش متوجه کسانی است که می‌شنوند و شعور دارند و گر نه سخن وی به منزله خطاب به امر معدوم و جمادات خواهد بود که لغو و بیهوده است. سلف نیز بر این مطلب اتفاق نظر دارند، روایات متواتر نیز حکایت از این دارد که مرده، زیارت زندگان را می‌شنود و از آن [با سلام و خیرات] مژده می‌طلبد.»

ابن قیم روایاتی فراوان دیگر را در ضمن فصول: «الموتی یسألون عن الاحیاء و یعرفون اقوالهم و اعمالهم»، «إخبار الاموات بما حدث في أهلهم بعدهم و بما يحدث»، «انفاذ ابو بکر وصية ثابت بن قيس التي أوصي بها في المنام بعد الممات» و... نقل کرده است.<sup>۱</sup> سپس ابن قیم به تفسیر آیهی ﴿وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَن فِي الْقُبُورِ﴾

(فاطر / ۲۲) «و تو آن کسانی را که در قبرهایند، نمی‌توانی شنوند [چیزی به گوششان برسانی]». می‌پردازد و می‌گوید:

«فَسِيقَ الْآيَةِ يَدِلْ عَلَيَّ... إِنَّ مِنْ فِي الْقُبُورِ لَا تَقْدِرُ عَلَيَّ  
إِسْمَاعَهُمْ إِسْمَاعاً يَتَفَعَّوْنَ بِهِ وَ لَمْ يَرِدْ سُبْحَانَهُ إِنَّ أَصْحَابَ  
الْقُبُورِ لَا يَسْمَعُونَ شَيْئاً الْبَتَّةُ...؛ سیاق آیه بر این دلالت دارد که  
به پیامبر ﷺ می‌گوید آنان که در گورهایند، تو توانای بر شنوندن  
آنان نیستی، شنوندنی که از آن بهره‌برند، اما خداوند نخواسته  
بگوید اهل قبور هیچ چیزی نمی‌شنوند [آنان مانند جمادات بی  
شعورند].»

قرآن پیش از این آیه، می‌فرماید: ﴿وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا  
الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ﴾ (فاطر  
/ ۲۲) در آیات پیش از این آیه نیز، می‌فرماید: ﴿وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى  
وَالْبَصِيرُ \* وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ \* وَلَا الظِّلُّ وَلَا الْحَرُورُ﴾ سپس  
می‌فرماید: ﴿وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ...﴾ بنابراین، بنا به  
گفته‌ی برخی از محققان «این آیه که می‌گوید: تو کسانی را که  
در قبرهایشان هستند نمی‌توانی چیزی به گوششان برسانی» در  
مقام بیان تمثیل دیگری برای مؤمنان است که رساتر از تمثیل  
اولی است؛ به همین دلیل فعل «ما یستوی» را در این آیات تکرار  
کرده آن گاه خداوند فرموده: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ﴾ همانا خداوند

هدایتش را به گوش هر که بخواهد می‌رساند و وی را توفیق می‌دهد تا آیات را بفهمد و از موعظه‌های قرآن پند گیرد آن گاه در ادامه آن فرموده است: ﴿وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ﴾ در این آیه، کافرانی که بر کفرشان اصرار دارند به اموات تشبیه کرد و از یأس از هدایت آنان پرده برداشت. این معنا از صحابه و تابعین مانند ابن عباس و قتاده<sup>۱</sup> نقل شده و قول مفسران قدیم و جدید مانند طبری<sup>۲</sup>، قرطبی<sup>۳</sup>، ابن کثیر<sup>۴</sup>، بیضاوی<sup>۵</sup> و آلوسی<sup>۶</sup> و دیگران نیز گفته‌اند. به طور نمونه ابن کثیر درباره معنای آیه می‌نویسد:

«خداوند به پیامبرش می‌فرماید: همان گونه که کفار پس از

مرگ و روانه شدن در قبر از هدایت و دعوت به حق، سودی

نخواهند بُرد، همین طور مشرکانی که شقاوت آنان حتمی است، تو

راهی برای نجات آن‌ها نداری و نمی‌توانی آنان را هدایت کنی.»<sup>۷</sup>

حاصل آن که این آیه نمی‌خواهد بفرماید مردگان چیزی

نمی‌شنوند بلکه تمثیل مشرکان به مردگان است که سودی از

۱ - ر.ک: ابن جریر، محمد، جامع البیان: ج ۱۲، ص ۱۲۹.

۲ - همان.

۳ - قرطبی، احمد، جامع لأحكام: ج ۱۴، ص ۳۴۰.

۴ - ابن کثیر، اسماعیل، تفسیر القرآن العظیم، ج ۳، ص ۵۵۲.

۵ - بیضاوی، عبد الله، انوار التنزیل: ج ۲، ص ۲۷۱.

۶ - آلوسی، محمود، روح المعانی: ج ۱۲، ص ۲۷۶.

۷ - ابن کثیر، اسماعیل، تفسیر القرآن العظیم: ج ۳، ص ۵۵۲.

هدایت نمی‌برند. اما پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در عالم برزخ صدای زائر و متوسل و مستشفع را می‌شنوند و باذن الله می‌توانند همانند حیاتشان منشاء آثار شوند، برای کسی استغفار کنند، توسل و شفاعت او را اجابت نمایند. منشاء تبرک به آثار حضرت و قبر و دیوار بقعه و... نیز محبت است که در زمان حیات ایشان رایج بوده است.

**نکته نهم:** ادله‌ی جواز استغاثه، توسل، شفاعت، تقبیل و تبرک به آثار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از وفات در مصادر اهل سنت فراوانند.

ارزیابی و شرح: بنا به ادله یاد شده نه تنها این امور شرک نیست بلکه می‌توان ادله‌ی گوناگون بر جواز بلکه استحباب آن‌ها از مصادر اهل تسنن اقامه کرد از جمله:

**الف-** عدم شمولیت ادله‌ی عمل مشرکان بر عمل مسلمین.  
**ب-** اطلاق ادله‌ی لفظی بر جواز و عدم دلیل بر مقید کردن آن‌ها به زمان حیات.

**ج-** سیره‌ی صحابه و تابعین در توسل به قبر پیامبر خدا و تقبیل و تبرک به منبر حضرت پس از وفات.

**د-** سیره عملی علماء در استغاثه به غیر خدا.

هـ فتوای دانشمندان بزرگ بر جواز تبرک به آثار پیامبر اکرم و صالحان، استغاثه به غیر خدا و دعا در نزد قبور.

و- عدم تمامیت دلیل سدّ ذریعه‌ی شرک به دلیل وجود ادله‌ی لفظی و غیر لفظی مذکور.

بنابراین، این امور شرک نیز نیست تا با عمل مشرکان مقایسه گردد و نامشروع نیست تا بدعت باشد چون در بین صحابه و دانشمندان این امر رایج بوده است. به طور نمونه، سیره صحابه و تابعین در این باره چنین است:

عبد الله بن عمر از صحابه، منبر پیامبر خدا ﷺ را پس از وفات، استلام می‌کرده و کسی از صحابه نیز وی را نهی نکرده است. بلکه برخی از روایات دلالت دارد که غیر از عبد الله بن عمر افرادی دیگر از صحابه نیز به این کار اقدام می‌کردند: ابن ابی شیبہ با سند خود از یزید بن عبد الملک بن قسیط می‌نویسد:

«برخی از اصحاب پیامبر ﷺ را دیدم که چون مسجد خلوت

می‌شد منبر پیامبر را دست می‌مالیدند و دعا می‌کردند»<sup>۱</sup>

۱ - ابن ابی شیبہ، المصنف: ج ۳، ص ۴۳۵، ح ۱۵۸۷۶

سالم بن عبد الله بن عمر نیز به پدرش در این امور اقتدا می کرده است<sup>۱</sup>. وهابیان می گویند کار عبد الله بن عمر اجتهادی از ناحیه وی بوده و پدرش و سایر صحابه با او موافق نبوده اند<sup>۲</sup>. پس اگر این امور اجتهادی است جایی برای اتهام به دیگران نمی باشد و این ادعا که پدر عبد الله و سایر صحابه با کار عبد الله موافق نبوده اند، بدون دلیل است. از همین رو، ابن حجر عسقلانی کار عبد الله را حجت در تبرک به آثار صالحین می داند<sup>۳</sup>. دارمی نیز در سنن خود با سند صحیح عن ابی الجوزاء اوس بن عبد الله چنین نقل می کند:

«قحط اهل المدينة قحطاً شديداً فَشَكُوا إِلَيَّ عَائِشَةَ فَقَالَتْ: أَنْظَرُوا قَبْرَ النَّبِيِّ فَاجْعَلُوا مِنْهُ كُؤَى إِلَيَّ السَّمَاءِ حَتَّى لَا يَكُونَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ السَّمَاءِ سَقْفٌ قَالَ: فَفَعَلُوا، فَمَطَرْنَا مَطَرًا حَتَّى نَبَتَ الْعُشْبُ وَ سَمَنَتِ الْإِبِلُ حَتَّى تَفْتَقَتْ مِنَ الشَّحْمِ فَسُمِّيَ عَامُ الْفَتْقِ<sup>۴</sup>؛ أَهْلَ مَدِينَةٍ بِهِ

۱ - ر.ک: ابن حجر، احمد، فتح الباری: ج ۱، ص ۵۶۷، رقم ۴۸۷.

۲ - ر.ک: رسالتان بین الشیخ واعظ زاده و الشیخ بن باز: ص ۱۶.

۳ - ابن حجر، احمد، فتح الباری: ج ۱، ص ۵۶۹.

۴ - دارمی، عبد الله، سنن الدارمی: ج ۱، باب «ما اکرم الله نبیه بعد موته»، ص ۴۳.

درباره ی سند این حدیث، ر.ک: سقاف، حسن، تعلیق علی الرسالتین (رساله بین الشیخ واعظ زاده و الشیخ ابن باز): ص ۲۹.

قحطی شدیدی دچار شدند پس شکوه نزد عایشه بردند او گفت: به جانب قبر پیامبر رو آورید و شکافی بر سقف دیوار ایجاد کنید تا بین قبر حضرت و آسمان مانعی نباشد؛ آنان چنین کردند و بر اثر این کار، آن قدر باران بارید که سبزه‌زارها روییدند و شتران [چریدند] و فربه شدند؛ پس آن سال را، سال گشایش نامیدند.»

ابن ابی شیبہ نیز با سند صحیح<sup>۱</sup> از ابی صالح السمان از مالک الدار که خزانه دار عمر خلیفه دوم بوده چنین می‌آورد:

«أصابَ النَّاسَ قَحْطٌ فِي زَمَنِ عُمَرَ فَجَاءَ رَجُلٌ إِلَى قَبْرِ النَّبِيِّ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ اسْتَسْقِ لَأَمْتِكَ فَإِنَّهُمْ هَلَكُوا...»<sup>۲</sup> مردم در زمان خلافت عمر دچار قحطی شدند پس مردی به قبر پیامبر روآورد و گفت: ای رسول خدا برای امت خود باران طلب. که آنان در حال تباه شدن هستند.»

حاکم نیشابوری در مستدرک با سند صحیح براساس شرط الشیخین و نیز اقرار ذہبی به صحت آن از داود بن ابی صالح چنین نقل می‌کند:

«أَقْبَلَ مِرْوَانَ يَوْمًا فَوَجَدَ رَجُلًا وَاضِعًا وَجْهَهُ عَلَى الْقَبْرِ فَأَخَذَ بَرَقَبَتِهِ وَقَالَ أَتَدْرِي مَا تَصْنَعُ قَالَ نَعَمْ فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ فَإِذَا هُوَ أَبُو أَيُّوبَ الْإِنصَارِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ:

۱ - ر.ک: ابن حجر، احمد، فتح الباری: ج ۲، ص ۴۹۵.

۲ - ابن ابی شیبہ، المصنف: ج ۶، ص ۳۵۹، الرقم ۳۱۹۹۹۳.

جثت رسول الله ﷺ و لَمْ آتِ الْحَجَرَ سَمِعْتُ رَسُولَ  
 اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: لَا تَبْكُوا عَلَيِ الدِّينِ إِذَا وَلِيَهُ أَهْلُهُ وَلَكِنْ  
 أَبْكُوا عَلَيْهِ إِذَا وَلِيَهُ غَيْرُ أَهْلِهِ؛ روزی مروان به قبر پیامبر  
 رو آورد و دید مردی صورت خود را بر قبر نهاده، مروان  
 گردن او را گرفت و به او گفت: آیا می دانی چه می کنی؟  
 گفت: آری می دانم وی که ابو ایوب انصاری [صحابی رسول  
 خدا] بود گفت: من نزد پیامبر آمده ام نه نزد این سنگی که  
 بر قبر است. از رسول خدا شنیدم که فرمود: اگر متولی امر  
 دین، اهلیت داشته باشد بر تباهی دین گریه نکنید، لکن  
 آن گاه بر این امر گریه کنید که نااهل، متولی امر دین  
 شود.»

اگر انسان جست وجو کند آثاری دیگر نیز از سیره صحابه به  
 دست می آورد.

در آثار علمای اهل تسنن نیز از این امور فراوان به چشم  
 می خورد مانند پرسش عبد الله بن احمد بن حنبل از پدرش که  
 می پرسد:

«سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَمَسُّ مِنْبَرَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ  
 [وَأَهْلَهُ] وَسَلَّمَ وَ يَتَبَرَّكُ بِمَسِّهِ وَ يُقْبَلُهُ وَ يَفْعَلُ بِالقَبْرِ مِثْلَ  
 هَذَا أَوْ نَحْوِ هَذَا يَرِيدُ بِذَلِكَ التَّقَرُّبَ إِلَى اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ،

فقال: لا بأس بذلك<sup>۱</sup>؛ از پدرم درباره‌ی مردی پرسیدم که

منبر پیامبر ﷺ را دست می‌کشد و به آن تبرک می‌جوید و

می‌بوسد و قبر پیامبر را نیز به همین صورت یا همانند آن

[دست می‌کشد و می‌بوسد و] با این کار به خدا، تقرّب

می‌جوید [آیا این کار رواست پدرم] گفت: مشکلی نیست»

از «ابن ابی الصیف الیمانی» نیز، همین فتوا و نیز جواز

بوسیدن قبور صالحان نقل شده است.<sup>۲</sup>

بییهقی نیز در کتاب «شعب الإیمان»<sup>۳</sup> و ابن عساکر با سند

صحیح به اعتراف محمد ناصر الدین ألبانی وهابی<sup>۴</sup> از عبد الله

پسر احمد بن حنبل در کتاب «المسائل» نقل می‌کند که می‌گوید

از پدرم شنیدم که به من چنین گفت:

«حَبَجْتُ خَمْسَ حُجَجٍ مِنْهَا ثَلَاثِينَ رَاكِبًا وَ ثَلَاثَةَ

مَاشِيًا، أَوْ ثَلَاثِينَ مَاشِيًا وَ ثَلَاثَةَ رَاكِبًا فَضَلْتُ الطَّرِيقَ فِي

حِجَّةٍ وَ كُنْتُ مَاشِيًا فَجَعَلْتُ أَقُولُ: يَا عِبَادَ اللَّهِ دَلُّونَا عَلَى

۱ - ر.ک: ابن حنبل، احمد، کتاب العلل: ج ۲، ص ۴۹۲، رقم ۳۲۴۳، و نیز، نک: عینی،

محمود، عمدة القاری: باب ما ذکر فی الحجر الأسود: ج ۹، ص ۲۴۱.

۲ - ر.ک: ابن حجر، احمد، فتح الباری: ج ۳، ص ۳۷۵ رقم ۱۶۰۹: عینی، محمود،

عمدة القاری: ج ۹، ص ۲۴۱.

۳ - ر.ک: ابن حجر، احمد، فتح الباری ج ۲، ص ۱۲۸ رقم ۷۶۹۷.

۴ - ر.ک: البانی، محمد ناصر الدین، سلسلة الأحادیث: ج ۲، ص ۱۱۱.

الطَّرِيقَ فَلَمْ أَزَلْ أَقُولُ ذَلِكَ حَتَّى وَقَعْتُ عَلَى الطَّرِيقِ<sup>۱</sup>؛  
 پنج بار حج گزاردم دوبار سواره و سه بار پیاده یا بر عکس،  
 پس در یکی از سفرها که پیاده بودم، راه را گم کردم پس  
 می‌گفتم: ای بندگان خدا مرا راهنمایی کنید دایم این را  
 تکرار می‌کردم تا آن که راه را یافتم.»

این سخن از احمد بن حنبل برگرفته از قول عبد الله ابن مسعود  
 صحابی است که می‌گوید:

«إِذَا ضَلَّ أَحَدُكُمْ شَيْئاً أَوْ أَرَادَ غَوْتاً وَهُوَ بَأَرْضٍ لَيْسَ  
 بِهَا أَنْيْسٌ فَلْيَقُلْ: يَا عِبَادَ اللَّهِ أَغْيُثُونِي يَا عِبَادَ اللَّهِ أَغْيُثُونِي  
 فَإِنَّ اللَّهَ عِبَاداً لَا نَرَاهُمْ<sup>۲</sup>؛ هرگاه کسی از شما چیزی را گم  
 کرد یا فریاد رسی خواست در جایی که همدمی نداشت، پس  
 بگوید: ای بندگان خدا به فریاد من رسید، به فریاد من  
 رسید، همانا خداوند بندگان را [از جن] دارد که آنان را  
 نمی‌بینیم.»

این سخن از ابن مسعود صریح در استغاثه به غیر خداست  
 بدون آن که شرک باشد؛ بلکه برخی از بزرگان سنی گفته‌اند: این  
 کار مجرب است. مانند: حافظ طبرانی<sup>۳</sup> که این حدیث را از قول

۱ - عبد الله بن أحمد، المسائل: ص ۲۱۷.

۲ - بیهقی، شعب الایمان: ج ۶، ص ۱۲۸، رقم ۷۶۹۷.

۳ - طبرانی، احمد، المعجم الکبیر: ج ۱۷، ص ۱۱۷، رقم ۲۹۰.

پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده است،<sup>۱</sup> حافظ هیشمی<sup>۲</sup>، شارح صحیح مسلم یعنی امام نووی نیز، گفته است که برخی از استادان بزرگ من نیز این امر را انجام داده و تجربه کرده‌اند<sup>۳</sup>. حافظ ابن حجر ضمن آن که این حدیث را معتبر می‌شمرد می‌گوید: امری مجرب است<sup>۴</sup> بلکه البانی و هابی نیز بر اعتبار این حدیث صحه می‌گذارد<sup>۵</sup>. باز از میان دانشمندان سنی باید از محمد بن محمد بن عثمان ذهبی شاگرد ابن تیمیه و محدث نامور، نام برد که در کتاب «سیر أعلام النبلاء» می‌نویسد:

«قال إبراهيم الحربي<sup>۶</sup>: قبر معروف (ای معروف کرخی) التَّرياقُ المُجَرَّب. يَرِدُ إجابةَ دَعاءِ المُضْطَرِّ عنده لِإِنَّ البَقاعَ المباركةَ يُستجاب<sup>۷</sup>؛ إبراهيم حربي می‌گوید: قبر معروف کرخی همانند داروی مجرب است که منظورش این

۱ - همان.

۲ - هیشمی، مجمع الزوائد: ج ۱۰، ص ۱۳۲.

۳ - همان.

۴ - ابن حجر، احمد، امالی الأذکار به نقل از شرح ابن علان علی الأذکار: ج ۵، ص ۱۵۱.

۵ - ر.ک: البانی، محمد ناصر الدین، سلسلة الاحادیث الضعیفة: ج ۲، ص ۱۱۱.

۶ - ابراهیم حربی، از بزرگان سنی در قرن سوم (متوفای ۲۸۵) است و ذهبی از او چنین یاد می‌کند: الشیخ الامام الحافظ العلامة شیخ الإسلام ابو إسحاق.... ( نک: ذهبی،

محمد، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۳، ص ۳۵۶).

۷ - ذهبی، محمد، سیر أعلام النبلاء: ج ۹، ص ۳۴۳.

است که دعای انسان مضطر نزد قبر او مستجاب می‌شود

چون دعا نزد بقاع مبارکه، به اجابت می‌رسد.»

ابن جزری نیز در کتاب «الحصن الحصین» می‌گوید:  
«استجابة الدعاء عند قبور الانبياء والصالحين ثبت

بالتجربة؛ اجابت دعا نزد قبر انبیا و صالحان به تجربه ثابت

شده است.»

شوکانی نیز ضمن آن که این نظر را تأیید می‌کند می‌نویسد:

«به شرط آن که درباره میّت باورهای غلط نباشد»<sup>۱</sup>

بنابراین نباید، با این ادله و سیره‌ی صحابه و دانشمندان، سخن از دلیل سدّ ذریعه‌ی شرک گفت، بلکه - همان گونه که در نکته‌ی سوم ملاحظه کردید - این امت تا پیش از ابن تیمیه در قرن هشتم، به پیامبر خدا پس از وفات، توسل و شفاعت می‌جستند و استغاثه می‌کردند و در طول این هفت قرن دچار شرک نشدند. بنابراین اگر هم بر فرض، احتمال در غلطیدن امت در شرک مطرح باشد. همان گونه که شیخ تقی الدین سُبکی شافعی (م/ ۷۵۶ ق) در ردّ ابن تیمیه آورده است<sup>۲</sup> بر علماست که مردم را آگاه سازند تا توده‌ی مردم در این امور دچار شرک نشوند نه آن

۱ - ر.ک: تعلیق علی سیر أعلام النبلاء: ج ۱۰، ص ۱۰۷

۲ - ر.ک: سُبکی، تقی الدین علی، شفاء السقام: ص ۱۸۹.

که آنان را از امری مشروع و مستحب باز دارند، به هر حال با این فهرست از دانشمندان بزرگ سنی که بر اساس پژوهش و دلیل نه تقلید و تخمین، این امور را جایز می‌دانند، جایی برای تردید باقی نمی‌ماند جز آن که وهابیان این دانشمندان را مشرک یا کافر بنامند.

**نکته دهم:** زیارت قبر انبیا و اولیا مشروع بلکه امری مستحب می‌باشد و با ادله‌ی گوناگون قابل اثبات است.

ارزیابی و شرح: گاهی زیارت قبور به خاطر دوست داشتن صاحب قبر و رجاء ثواب می‌باشد و گاهی برای طلب حاجت از مرده و توسل و استشفاع از اوست و برخی موارد نیز دعا برای میت می‌باشد. آن چه که مورد نزاع است زیارت به معنای اول و دوم است. یعنی زیارت قبور صالحان به خودی خود دارای ثواب باشد و یا زیارت به قصد برآوردن حاجات صورت گیرد. وهابیان زیارت به قصد ثواب را بدعت و حرام می‌دانند و سایر امت اسلام مباح بلکه مستحب می‌شمرند. و زیارت به قصد برآوردن حاجات از صاحب قبر را همانند شرک دانسته همسان با عمل مشرکان قرار می‌دهند.

اما دعا برای میّت رواست چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر مردگان مسلمین نماز می‌گزاردند و بر قبر آنان می‌ایستادند و دعا می‌خواندند. از این عمل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رجحان دعا بر سر قبور مؤمنان استفاده می‌شود و ظاهراً در بین امت در این مسأله اختلافی نیست؛ همه پذیرفته‌اند که دعا برای میّت رواست.

زیارت قبور به قصد برآوردن حاجات و توسل و استغاثه به صاحب قبر در نکات قبلی بررسی شد. تنها دلیل روایی که وهابیان برای منع این کار می‌آورند روایت نبی مکرم اسلام است که فرموده: «اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ قَبْرِي وَكُنَّا يُعْبَدُ، خداوندا قبر من را بتی که پرستیده می‌شود قرار مده.» اما چنان چه در نکته‌ی دوم گفتیم با عدم تغییر در دیدگاه «داعی» و یا در گوهر «مدعو» موضوع عبادت و شرک منتفی خواهد بود، خوانندگان قبر پیامبر همان نگاه را دارند که صحابه داشته‌اند و هرگز پیامبر را عبادت نمی‌کنند پیامبر نیز پس از وفات همانند سنگ و چوب نمی‌شوند تا با بت‌ها مقایسه گردند. آری اگر دیدگاه داعی عوض شود و قبر پیامبر را - نعوذ بالله - همانند بت پرستان عبادت کند، امکان این خطر هست.

اما درباره‌ی رجحان یا منع و حرمت زیارت قبور به خودی خود زیارت و یا به خاطر حبّ صاحب قبر، باید ادله‌ی طرفین را ملاحظه کرد.

از نظر شیعه هیچ جای تردید نیست که زیارت قبور معصومان از افضل قربات است. شیعه در این باره ادله‌ی لفظی متعدد دارد.<sup>۱</sup> دانشمندان اهل سنت نیز آن را سنت مسلمین می‌دانند، قاضی عیاض می‌گوید:

«زِيَارَةُ قَبْرِهٖ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سُنَّةٌ مِنْ سُنَنِ الْمُسْلِمِينَ مُجْتَمِعٌ عَلَيْهَا وَفَضِيلَةٌ مُرْغَبٌ فِيهَا؛ زیارت قبر پیامبر ﷺ سنتی از سنت‌های مسلمین است که بر آن اجماع دارند و فضیلتی است که به آن ترغیب و تشویق شده است.»

تقی الدین سبکی نیز فتوای دانشمندان را در این باره آورده است . محمد بن محمد بن عثمان ذهبی نیز می‌گوید:

«فَمَنْ وَقَفَ عِنْدَ الْحَجَرَةِ الْمُقَدَّسَةِ ذَلِيلًا مُسَلِّمًا مُصَلِّيًا عَلَي نَبِيِّهِ فَيَا طُوبَى لَهُ فَقَدْ أَحْسَنَ الزِّيَارَةَ وَاجْمَلَ فِي التَّذَكُّلِ وَالْحُبِّ وَقَدْ أَتَى بِعِبَادَةِ زَائِدَةٍ عَلَى مَنْ صَلَّى عَلَيْهِ فِي أَرْضِهِ أَوْ فِي

۱ - در این باره به کتاب‌های زیارت رجوع کنید مانند «کامل الزیارات» ابن قولویه؛

«مصباح الزائر» علی بن طاووس؛ «المزار» شهید اول و ...

۲ - قاضی عیاض، الشفا بتعريف حقوق المصطفى؛ ص ۶۶۶

صلاته إذ الزائر له أجر الزيارة وأجر الصلاة عليه... فزيارة قبره من أفضل القرب....<sup>۱</sup>؛ پس هر کس نزد حجره مقدس قبر پیامبر با خضوع بایستد و سلام و صلوات بر پیامبرش فرستد پس خوشا به حال او، چرا که زیارت را به نیکویی به جا آورده و در خضوع و محبت، پسندیده عمل کرده است و در این صورت عبادتی، بیش از کسی که در شهر خود یا در نمازش، به حضرت درود می‌فرستد، انجام داده آورده است چون زائر قبر، هم اجر زیارت دارد و هم اجر صلوات بر پیامبر [پس عبادتی بیش‌تر آورده است] به هر روی، زیارت قبر رسول خدا از برترین کارهای عبادی است.»

سُبکی و قاضی عیاض بخشی از روایات و ادله‌ی لفظی بر جواز و رجحان زیارت را نقل کرده‌اند. ابوسعید صلاح الدین نیز کتاب «جمع احادیث الواردة فی زیارة قبر النبی» را نگاشته است. حافظ عینی در شرح بخاری می‌نویسد: «هرگاه عبد الله بن عمر از سفر می‌آمد به نزد قبر پیامبر می‌رفت و زیارت می‌کرد ... نهی از زیارت قبور در اوایل اسلام بوده که مسلمانان هنوز به بت‌پرستی خود داشتند و ممکن بوده بر قبرها سجده کنند و آن‌ها را بپرستند

۱ - ر.ک، ذهبی، محمد، سیر اعلام النبلاء: ج ۴، ص ۴۸۳ - ۴۸۴، تحت رقم ۱۸۵.

اما چون اسلام مستحکم شد و در دل‌ها نشست، نهی از زیارت قبور نسخ گردید<sup>۱</sup>.

رجحان زیارت منوط به اثبات وجود ارتباط پیامبر اکرم ﷺ و اولیاء پس از وفات با عالم دنیا و شنیدن صدای زائران و پاسخ به سلام آنان است. در این باره افزون بر دلیل اعتباری، روایات صحیح و متواتر از اهل سنت نقل شده که پیش از این ملاحظه کردید. محبت نیز که منشاء بار بستن و عزم سفر برای زیارت می‌باشد، اختصاص به زمان حیات نبی اکرم ﷺ ندارد.

وهابیان، زیارت را بدعت و آن را مخالف با سیره صحابه می‌دانند، ادله‌ی لفظی آنان تنها این روایت است: «لَا تَشْدُوا الرِّحَالَ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ؛ بار سفر بستن جز برای رفتن به سه مسجد، [مسجد الحرام، النبی، اقصی] روا نیست»؛ اما هرگز نمی‌توان از آن منع شد رحال (بار بستن) برای زیارت را استفاده کرد. به قول ذهبی:

«لَنْ سَلَمْنَا إِنَّهُ - أَيُّ شِدِّ الرِّحَالِ إِلَى قُبُورِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْلِيَاءِ - غَيْرَ مَأْذُونٍ فِيهِ لِعُمُومِ قَوْلِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ «لَا تَشْدُوا الرِّحَالَ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ» فَشِدَّ الرِّحَالَ إِلَى نَبِيِّنَا صَلَّى اللَّهُ

۱ - ر.ک، عینی، محمود، عمدة القاری باب زیارة القبور: ج ۸، ص ۷۰.

۲ - ر.ک: ابن حنبل، احمد، مسند احمد: ج ۱۲، ص ۱۱۶، رقم ۷۱۹۱، محققان مسند سایر منابع و مصادر این روایت را در پاورقی آورده اند و آن را تهویم النص کرده‌اند.

علیه وسلم مستلزم لشدّ الرحال إلى مسجده و ذلك مشروع بلا نزاع إذ لا وصول إلى حجرته إلا بعد الدخول إلى مسجده...<sup>۱</sup>؛ بر فرض که بار سفر بستن برای زیارت قبر انبیا و اولیا روا نباشد به دلیل عمومیت نهی پیامبر خدا (که درود خدا بر او باد) که فرمود: بار سفر بستن جز برای [رفتن] به سه مسجد روا نیست» اما در خصوص زیارت قبر پیامبر ما، این نهی نخواهد بود چون هر که بار سفر برای زیارت قبر ببندد ناگزیر بار سفر برای رفتن به مسجد پیامبر بسته است و این کار بدون شک مشروع است چون رسیدن به حجره قبر پیامبر اکرم، پس از ورود به مسجد امکان پذیر است.» بدعت در این مسأله نیز پس از وجود ادله‌ی لفظی، نابجاست. افزون بر آن، بر فرض که ادله‌ی لفظی ادعای بدعت را منتفی نسازد؛ اما هر مسأله مستحدثه مانند زیارت را نباید بدعت نامید بلکه از باب مماشات می‌توان گفت: این «بدعت حسنه»<sup>۲</sup> است که اهل تسنن بنا به سنت عمر در نماز تراویح، آن را پذیرفته‌اند به

۱ - ذهبی، محمد، سیر اعلام النبلاء: ج ۴، ص ۴۸۴ تحت رقم ۱۸۵.

۲ - ر.ک: بخاری، محمد، صحیح البخاری مع فتح الباری: ج ۴، کتاب «صلاه التراویح»، ص ۲۵۰، ج ۲۰۱۰ و نیز، ر.ک: عینی، محمود، عمدة القاری: ج ۱۱، ص ۱۲۶؛ سید مرتضی، علم الهدی، الشافی: ج ۴، ص ۲۱۹، ایشان تنوری «بدعت حسنه» را آورده و آن را بررسی و نقد کرده است. چون عمر در عصر خلافت خود اصل نماز تراویح یا انجام آن را به صورت جماعت «بدعة حسنة» نامید که این معناست این نماز بدین شکل در اسلام سابقه نداشته اما از نظر عمر این بدعت حسنه است که دستور داد در این امت رایج شود و اهل تسنن آن را پذیرفتند.

ویژه آن که مبنای زیارت مسأله‌ی محبت است محبتی که در دین، معیار و فارق بین دوزخیان و بهشتیان می‌باشد.

در پایان این نکته، اشاره به دو مطلب شگفت‌آور خالی از لطف نیست اول آن که بنا به گفته‌ی وهابیان، محمد بن عبد الوهاب سرکرده آنان در نامه خود به اهل قصیم نوشته است:

«این که سلیمان بن سحیم در رساله خود نوشته است

من زیارت قبر پیامبر را نهی کرده و حرام می‌دانم، به من

اتهام زده و دروغ می‌گوید<sup>۱</sup> [من چنین اعتقادی ندارم]

دومین مطلب، تحریف زشت وهابیان در کتاب‌های بزرگان

سنی است. نووی شارح معروف صحیح مسلم در کتاب «الاذکار»

در آخر «باب الحج» فصلی گشوده و در آن درباره استحباب

زیارت قبر رسول خدا این عنوان را آورده است:

«فصل في زيارة قبر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

وأذكارها: اعلم أنه ينبغي لكل من حج أن يتوجه إلى زيارة

رسول الله ﷺ.... فإن زيارته ﷺ من أهم القربات فإذا توجه

للزيارة أكثر من الصلاة والسلام عليه في طريقه....»

۱ - ر.ک: شويعر، محمد بن سعد، تصحيح خطأ تاريخي حول الوهابية، ص ۱۱۱.

چنان که ملاحظه می‌کنید بحث نووی درباره زیارت قبر پیامبر خدا و حکم به این است که هر کس حج گزارد، سزاوار است به زیارت رسول خدا رود چون زیارت او از مهم‌ترین عوامل قرب به خداست. پس چون متوجه زیارت می‌شود در راه، درود و سلام بر پیامبر را فراوان بگوید» اما وهابیان در کتاب «الاذکار» دست برده این فصل را چنین تحریف کرده‌اند:

«فصل في زيارة مسجد رسول الله ﷺ: اعلم أنه يستحب مَنْ أراد زيارة مسجد رسول الله ﷺ أن يكثر من الصلاة عليه ﷺ في طريقه»<sup>۱</sup>

آنان به جای زیارت قبر، زیارت مسجد را نهاده و تحریف‌های دیگری نیز، صورت داده و بقیه عبارات را حذف کرده‌اند.

**نکته یازدهم:** ساختن مسجد بر قبر صالحان یا کنار قبر و جواز نماز یا رجحان آن، امری مشروع است.

ارزیابی و شرح: علمای فریقین، فتوا به حرمت سجده بر قبر به خاطر خود قبر داده‌اند این مطلب از موضع نزاع بیرون است و کسی در حرمت آن تردید ندارد. اما ساختن مسجد بر قبر یا کنار

---

۱ - ر.ک: نووی، الأذکار، الرياض، دار الهدی، الطبعة الثانية، ۱۴۰۹ بموافقة الشئون المصاحف و مراقبة المطبوعات برئاسة ادارة البحوث العلمية و الإفتاء و الدعوة و الإرشاد، تحقيق: الشيخ عبد القدر الارناؤوط.

قبر صالحان از ظاهر آیه ی ۲۱ سوره ی کهف به دست می آید که می فرماید:

﴿... فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم بُنْيَانًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا﴾؛ «پس گفتند: بر آن ها بنایی سازید، پروردگارشان به آن ها داناتر است اما آنان که بر کارشان چیره بودند، گفتند: ما بر اجساد آنان مسجدی بنا خواهیم کرد.»

چون این آیه دلالت بر امضای سکوتی قرآن درباره ی جواز ساختن مسجد بر قبر یا کنار قبر صالحان دارد و نسخ معنای آیه نیز، جز با خبر متواتر امکان پذیر نیست. بنابراین، با امضای قرآن، ادله ی دیگر اعتباری نخواهند داشت. مانند دلیل اعتباری سد الذرایع (که در آن گفته می شود ساختن مسجد بر قبر به تدریج موجب عبادت و یا تعظیم صاحب قبر خواهد شد و به شرک می انجامد) و نیز دلیل سیره ی صحابه درباره قبر پیامبر اکرم ﷺ و سایر قبور (که گفته شده عمل آنان دلالت بر نهی از ساختن مسجد بر قبور می کند) چون هر نوع دلیلی در برابر قرآن ساقط خواهد بود.

پیامبر خدا ﷺ نیز در مسجد خیف که بنابه روایات صحیح سنی هفتاد پیامبر در آن مدفونند<sup>۱</sup> نماز گزاردند. بلکه حضرت می‌دانستند همان جا که قبض روح می‌شوند، دفن خواهند شد و مدفن ایشان در کنار مسجد النبی قرار خواهد گرفت با این وصف از نماز خواندن در آن مسجد نهی نکردند. از جمله احادیث بر حرمت این امر که وهابیان اقامه می‌کنند این حدیث است:

«لَعَنَ اللَّهُ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى، إِتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ  
مَسَاجِدَ؛ خَدَاوَنَد، يَهُود و نصاری را لعنت کرده چرا که قبور  
انبیای خود را مسجد گرفتند»

این حدیث را شیخین (بخاری و مسلم) نقل کرده و وهابیان آن را جزو مدارک اصلی حرمت مسجد سازی بر قبر به شمار آورده‌اند، اما معنای این روایت نامفهوم است، آیا مسجد در این روایت به معنای اصطلاحی است و یهود و نصاری قبر انبیای خود را مسجد کردند یا به معنای لُغوی است یعنی بر قبر یا به طرف قبر سجده کردند. که در هر دو صورت، حرام و با مسلمین قابل

۱ - ر.ک: طبرانی، سلیمان، المعجم الکبیر: ج ۳، ص ۲۰۴.

مقایسه نیست. افزون بر آن برخی از اهل سنت این حدیث را مخالف با قرآن و به کلی ساقط می‌دانند؛ آنان می‌گویند:

«وهذا الحديث يدل بكل صراحة تعظيم انبياء اليهود والنصارى لكن القرآن الكريم بين أن اليهود لم يكونوا يحترمون الانبياء بل كانوا يكذبونهم ويقتلونهم قال تعالى: ﴿...أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ﴾ (البقرة / ۸۷) و قال تعالى: ﴿... قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (البقرة / ۹۱) وأثبت الله في كتابه أذية اليهود لنبِيِّهِم الأكبر موسى عليه السلام في عدة آيات (كآية ۵ من سورة الصف) هذا، ولا يعلم إنهم أقاموا لأكبر وأعظم انبياءهم سيدنا موسى قبراً يزورونه ويعظمونه حتي الآن فكيف يقال بعد ذلك أنهم عظموا قبور انبياءهم واتخذوها مساجد؟! وأما النصارى فليس لهم إلا نبي واحد!!<sup>۱</sup> این حدیث از احترام و تعظیم یهودیان و مسیحیان نسبت به انبیای خود خبر می‌دهد لیکن قرآن عکس این واقعیت را بیان می‌دارد به این که یهودیان

۱ - ر.ک: السقاف، حسن، تعلیق علی رسالتین بین الشیخ واعظ زاده و الشیخ بن باز:

حرمت انبیا را نگه نمی‌داشتند بلکه آنان را تکذیب می‌کردند و به قتل می‌رساندند. قرآن خطاب به آنان می‌فرماید: «پس چرا هرگاه پیامبری می‌آمد چیزی می‌آورد که میلтан نمی‌گرفت، تکبر ورزیده و گروهی [از آنان] را تکذیب و گروهی را می‌کشتید» و در آیه‌ی دیگر فرمود: «اگر شما ایمان دارید پس چرا پیش از این، پیامبران خدا را می‌کشتید» خداوند در آیاتی متعدد از قرآن از آزار و اذیت یهودیان نسبت به حضرت موسی بزرگ‌ترین پیامبر یهودیان، خبر داد. افزون بر آن هرگز تاکنون دانسته نشده یهودیان برای موسی علیه السلام که بزرگ‌ترین پیامبر آنهاست، قبری برپا کنند و آن را تعظیم نمایند و زیارت کنند، بنابراین چگونه حدیث می‌گوید: آنان بر قبور انبیاءشان تعظیم کرده و آن‌ها را مسجد گرفتند؟! [در حالی که آنان انبیا را تکذیب و به قتل می‌رساندند و قبری برای آنان نبوده و نیست] اما مسیحیان جز یک پیامبر یعنی حضرت عیسی علیه السلام ندارند [چه رسد به این که بگوییم قبر انبیاءشان را مسجد قرار دادند].»

برخی مفسران اهل سنت در مورد استفاده‌ی جواز مسجد سازی بر قبور یا کنار قبور صالحان از آیه‌ی ۲۱ سوره‌ی کهف، تردید ندارند، بلکه برخی از آن‌ها مانند شیخ شهاب الدین خفاجی به دلیل این آیه، به صراحت فتوای بر جواز مسجد سازی در قبور

صالحان را داده‌اند ۱. و برخی دیگر پیشنهاد مسجد ساختن در این آیه را، برای نمازگزاردن در آن و تبرک به مکان اصحاب کهف، می‌دانند.<sup>۲</sup>

نکته دوازدهم: بزرگداشت موالید معصومان نیز، امری جایز و مشروع بلکه مستحب است و با ادله‌ی گوناگون قابل اثبات می‌باشد.

ارزیابی و شرح: به نظر می‌آید بتوان از برخی آیات شریفه قرآن، دلیلی بر استحباب بزرگداشت موالید اقامه کرد. از جمله آیه: ﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُعِظْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾ (حج / ۳۲) «این است [برنامه حج] و هر کس شعائر خدا را [علامت‌های دینی را] بزرگ شمرد [و گرامی دارد] بی تردید [این گرامی داشت] نشأت یافته از تقوای دل‌هاست»

و نیز آیه‌ای که می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ

۱ - به نقل از آلوسی، روح المعانی: ج ۱۰، ص ۳۴۳

۲ - ر.ک: زمخشری، جار الله محمود، کشاف: ج ۲، ص ۷۱۱.

لَا يَأْتِ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿ابراهیم / ۵﴾ «و همانا، ما موسی را با نشانه‌ها و معجزات خود فرستادیم [و گفتیم] قوم خود را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون آر، و ایام الله را به یادشان بیاور که همانا در این یادآوری، نشانه‌هایی برای هر شکیبای سپاسگزار است.»

وجه استدلال این است که بگوییم: چیزی که علامت خدایی دارد باید گرمی داشت و یا باید هر چه که مایه‌ی هدایت و خروج از تاریکی‌ها به نور است، متذکر شد و نگذاشت به دست فراموشی سپرده شود. شاید این یادآوری و تذکر یکی از مراتب شکرگزاری است که قرآن درباره‌ی آن می‌فرماید:

﴿وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ...﴾ (ابراهیم

/ ۷) «و [به خاطر آرید] زمانی که پروردگارتان اعلان کرد که اگر شکر گزاری‌د، حتماً بر شما [نعمت‌هایی] می‌افزایم.»

و باز آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ (انبیاء / ۱۰۷) «و ما تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.» که در آن پیامبر اکرم را رحمت برای عالمیان می‌داند و در آیه: ﴿قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا...﴾ (یونس / ۵۸) «بگو: به فضل و رحمت خداوند [آری] به آن فضل و رحمت شاد باشند.» خداوند از ما طلب

می‌کند تا به رحمت او شاد باشیم و رحمت او پیامبر<sup>۲</sup> اکرم است. ابن عباس درباره‌ی این آیه می‌گوید:

«فضل الله العلم و رحمة الله محمد ﷺ؛<sup>۱</sup> فضل

خداوند، دانش است [که بر هر که بخواهد می‌دهد] و رحمت

خداوند، حضرت محمد ﷺ است.»

به هر حال ادله‌ی جواز بلکه ادله‌ی استحباب إحتفال موالید از روایات، در بین فریقین متعددند که مهم‌ترین آن‌ها مسأله «محبت» به معصومان می‌باشد محبت واقعی، آثار و پیامدهای فراوان در زندگی مُحِبّ دارد؛ محب به محبوب خود عشق می‌ورزد، یاد او را همواره تجدید کرده و گرمی می‌دارد، نام او را با عظمت یاد می‌کند، در وفات او غمگین و در میلادش، شادمان است. و گرمی داشت زاد روز محبوب، شعار محبت به اوست. برخی از اهل سنت مانند «دیار بکری»، «ابو شامه مقدسی»، «قسطلانی»، «ابن الحاج»، «ابن عباد»، «سیوطی» فتوا به جواز حتی استحباب إحتفال مولد نبی خدا ﷺ داده‌اند.<sup>۲</sup>

۱ - سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور؛ ج ۴، ص ۳۶۷.

۲ - ر.ک: رضوانی، علی اصغر، مقاله «بحث استدلالی فی مشروعیة الإحتفال» مجله طلوع، ص ۶

ادله‌ی قائلین به حرمت احتفال عبارتند از: اولاً: این بزرگداشت‌ها نوعی عبادت و تعظیم مولود است که به شرک می‌انجامد. ثانیاً: گاهی در این مراسم امور محرمه مانند اختلاط زن و مرد اتفاق می‌افتد. ثالثاً: سلف تولد پیامبر خدا ﷺ را جشن نمی‌گرفتند پس این کار نوعی بدعت محسوب می‌شود.<sup>۱</sup>

هیچ کدام از این ادله قابل قبول نیست، هرگز بزرگداشت، عبادت نیست تا به شرک انجامد، امر اختلاط زن و مرد نیز موجب حرمت اصل بزرگداشت‌ها نمی‌شود بلکه باید از این اختلاط در همه جا جلوگیری شود. بر فرض هم این امر بدعت باشد (که نیست) این عمر خلیفه‌ی دوم است که برخی از بدعت‌ها را حسن می‌داند و دستور به اجرای آن می‌دهد (مانند دستور به اقامه نماز به جماعت در نماز تراویح)<sup>۲</sup>. پس هر نوع بدعتی حرام و ممنوع نیست. ابن حجر در بررسی قول عمر که دستور به انجام نماز تراویح در ماه رمضان می‌دهد و می‌گوید: «نعم البدعة هذه» چنین آورده است:

۱ - برای تفصیل بیش تر این ادله، ر.ک: رضوانی، علی اصغر، همان.

۲ - ر.ک: بخاری، محمد، صحیح البخاری مع فتح الباری: ج ۴، کتاب «صلاة

التراویح»، ص ۲۵۰ ح ۲۰۱۰

«... و البدعة اصلها ما احدث علي غير مثال سابق و تطلق في الشرع في مقابل السنة فتكون مذمومة والتحقيق أنها إن كانت مما تدرج تحت مستحسن في الشرع فهي حسنة وإن كانت مما تدرج تحت مستقبح في الشرع فهي مستقبحة وإلا من قسم المباح....<sup>۱</sup>؛ بدعت در اصل، عبارت است از؛ آن چه که بدون الگوی سابق، ساخته شود این کلمه در شرع در برابر سنت قرار دارد و همواره مذموم و ناپسند است. لیکن اقتضای تحقیق این است که اگر امری که بدعت است زیر مجموعه‌ی امور مورد قبول شرع قرار گرفت، بدعت حسنه و اگر زیر مجموعه امور غیر قابل قبول شرعی باشد، بدعت قبیح و نارواست و در غیر این صورت از امور مباح به شمار می‌آید.»

گرامیداشت موالید و اعیاد، بنابه تحلیل ابن حجر عسقلانی زیر مجموعه امور مستحسنة در شرع است و امری جایز بلکه راجح به شمار می‌آید. خود ابن حجر نیز این کار را بدعت حسنة نامیده است.<sup>۲</sup> باز بنا به روایات صحیح السند عمر خلیفه دوم در جواب یهودی که می‌گوید اگر برای ما یهودیان آیه‌ی ﴿... الْيَوْمَ

۱ - ر.ک: ابن حجر، احمد، فتح الباری: ج ۴، کتاب « صلاة التراویح »، ص ۲۵۰، ذیل

حدیث رقم ۲۰۱۰، و نیز، ر.ک، عینی، محمود، عمدة القاری: ج ۱۱، ص ۱۲۶.

۲ - به نقل از سیوطی، جلال الدین، حسن المقصد، ص ۱۲

أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي...» (مائده / ۳) «امروز برای شما دینتان را کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم.» نازل شده بود آن روز و آن ساعت را عید می‌گرفتیم، عمر آن را امضا می‌کند و در پاسخ وی نمی‌گوید این بدعت در دین است بلکه از روز نزول آیه خبر می‌دهد و می‌گوید: «من می‌دانم این آیه کجا و چه وقت نازل شده است و...»<sup>۱</sup>

ممکن است گفته شود صحابه بزرگداشت موالید نداشته‌اند اما آن چه را که صحابه یا سلف انجام نداده‌اند اعم از این است که آن را بدعت و حرام می‌دانسته‌اند (که در این صورت باید برای آن ادله اقامه شود) یا نسبت به آن موضعی نداشته‌اند چه این که نمی‌توان به قاطعیت گفت آنان بیش از دیگران به تعالیم دین آگاه بوده‌اند و یا محبت و ارادتشان به خدا و رسول او بیش‌تر است در این باره روایتی متعدد وارد شده است که از رابطه‌ی وثیق‌تر آیندگان با پیامبر اکرم و دین ایشان خبر می‌دهد.<sup>۲</sup>

۱ - بخاری، محمد، صحیح البخاری مع فتح الباری، کتاب التفسیر، تفسیر سوره مائده: ج ۸، ص ۲۷۰ - ۲۷۱.

۲ - به طور نمونه، رک: هیثمی، علی، مجمع الزوائد: ج ۱۰، باب «ما جاء فیمن آمن بالنبی و لم یره» ص ۶۵ - ۶۷.

## كتابنامه

١ - القرآن الكريم

٢- آل الشيخ، عبد الرحمن، فتح المجيد فى شرح كتاب التوحيد، الرياض، الادارة العامة للطبع والترجمة، ١٤١١ ق.

٣- آلوسى، محمود، روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم والسبع المثانى، به كوشش محمدحسين العرب، بيروت، دار الفكر، ١٤١٧ ق.

٤- ابن ابى شيبة، عبدالله، كتاب المصنف فى الاحاديث والابرار، تصحيح: محمد عبدالسلام شاهين، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٦.

٥- ابن باز، عبد العزيز، رسالة الى الشيخ واعظزاده، المملكة العربية السعودية، رئاسة إدارة البحوث العلمية والافتاء، ١٤١٦، رقم ١٦٦٥ / ١.

٦ - ابن تيميه، احمد، مجموع الفتاوى ، اعداد: محمد بن عبدالرحمن قاسم العاصمى، بى جا.

٧ - ابن جرير، محمد، جامع البيان عن تأويل آى القرآن، بيروت، ١٤٠٨ ق.

٨ - ابن حجر، احمد، فتح الباری بشرح صحیح البخاری، تحقیق

باشراف: محب الدین الخطیب، بیروت، دار المعرفة، بی تا.

٩ - ابن حنبل، احمد، مسند الامام احمد بن حنبل، طبع محقق

باشراف شعيب الارنؤوط، بیروت، مؤسسة الرسالة، ١٤١٧ ق.

١٠ - \_\_\_\_\_ کتاب العلل ومعرفة

الرجال، تحقیق: وصی الله عباس، بیروت، المکتب الاسلامی،

١٤٠٨ ق.

١١ - ابن القيم الجوزیه، محمد، الروح فی الکلام علی أرواح الاموات

والاحیاء، تحقیق: محمد علی القطب، بیروت، المکتبة العصرية،

١٤٢٢ ق.

١٢ - ألبانی، ناصر الدین، محمد، سلسلة الاحادیث الصحيحة، بیروت،

المکتب الاسلامی، ١٤٠٥ ق.

١٣ - \_\_\_\_\_ سلسلة الاحادیث الضعيفة

والموضوعة، الرياض، مکتبة المعارف، ١٤١٢ ق.

١٤ - بیضاوی، عبد الله بن عمر، انوار التنزیل و اسرار التأویل (تفسیر

بیضاوی)، بیروت، دار الکتب العلمیة.

- ١٥- بيهقي، ابوبكر، الاعتقاد على مذهب السلف اهل السنة والجماعة ، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤٠٦ ق.
- ١٦- بيهقي، احمد، شعب الإيمان ، تحقيق: محمد السعيد زغلول، بيروت، دار الكتب، ١٤١٠ ق.
- ١٧- حاكم نيشابوري، ابو عبدالله، المستدرک على الصحيحين ،تحقيق يوسف عبدالرحمن المرعشلي، بيروت، دار المعرفة، بی تا.
- ١٨- حلی، حسن بن يوسف، كشف المراد فی تجرید الاعتقاد ، قم، مكتبة المصطفوی، بی تا.
- ١٩- دارمی، عبدالله بهرام، سنن الدارمی، دار احیاء السنة النبویة، بی تا.
- ٢٠- ذهبی، محمد، سیر أعلام النبلاء ، تحقيق باشراف شعيب الارنؤوط، بيروت، ١٤٠٦ ق.
- ٢١- رضوانی، علی اصغر، بحث استدلالی فی مشروعیة الاحتفال، مجلة طلوع، شماره ٦، قم، مدرسه عالی امام خمینی.
- ٢٢- زمخسری، جار الله محمود، الكشف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقاویل فی وجوه التأویل، قم، نشر ادب حوزه، بی تا.

- ۲۳- سیالکوتی، عبدالحکیم، الحاشیة علی شرح المواقف (ضمن شرح المواقف)، مصر، ۱۳۲۵ ق.
- ۲۴- سبکی، تقی الدین علی، شفاء السقام فی زیارت خیر الانام، بی جا، ۱۴۱۹ ق.
- ۲۵- سقاف، سید حسن، تعلیق علی رسالتین بین الشیخ واعظزاده والشیخ بن باز، تهران، نشر مشعر، ۱۴۲۶.
- ۲۶- سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، بیروت، دار الفکر، ۱۹۸۳ م.
- ۲۷- شریف مرتضی، علی بن الحسین علم الهدی، الشافی فی الإمامة، تحقیق: السید عبد الزهراء الحسینی، طهران، مؤسسة الامام الصادق، ۱۴۱۰ ق.
- ۲۸- شویعر، محمد بن سعد، تصحیح خطأ تاریخی حول الوهابیة، الرياض، رئاسة ادارة البحوث العلمیة والإفتاء، ۱۴۲۲ ق.
- ۲۹- طبرانی، سلیمان، المعجم الکبیر، تحقیق: حمدي عبدالمجید السلفی، ط الثانية، ۱۴۰۶ ق.

- ٣٠- طوسی، خواجه نصیرالدین، تجرید الاعتقاد مع کشف المراد، تحقیق آية الله حسن زاده آملی، قم، مؤسسة النشر الاسلامی.
- ٣١- علم الهدی = شریف المرتضی
- ٣٢- عینی، محمود، عمدة القاری شرح صحیح البخاری، بیروت، دار الفکر، ١٤٠٥ ق.
- ٣٣- قاضی عیاض، الشفا بتعريف حقوق المصطفى، تحقیق: علی محمد البجاوی، بیروت.
- ٣٤- قرطبی، محمد، الجامع لاحکام القرآن، القاهرة، دار الكتاب العربی، ١٣٨٧ ق.
- ٣٥- کتانی، محمد، نظم المتناثر من الحديث المتواتر، بیروت، دار الكتب العلمية، ١٤٠٧ ق.
- ٣٦- مناوی، محمد، فیض التقدير فی شرح الجامع الصغير من احادیث البشیر النذیر، تصحیح: احمد السلام، بیروت، دار الكتب العلمية، بی تا.
- ٣٧- نووی، یحیی بن شرف، الاذکار المنتخبة من کلام سید الابرار، بیروت، دار الكتاب العربی، ١٤٠٤.

۳۸- هیشمی، علی، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، بتحریر العراقي وابن حجر، بیروت، دار الكتاب العربی، ط الثالثة، ۱۴۰۲ ق.

\* \* \*





المجمع الإسلامي العالمي

[www.ahl-ul-bayt.org](http://www.ahl-ul-bayt.org)

ISBN 978-964-529-577-4



9789645295774